

عربی. زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک، شاخه‌های فنی و حرفه‌ای و کاردانش

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹





الفہرس

۴	الدرس الأول	من آيات الأخلاق
۶		المعجم
۶		حول النص
۷		اعلموا - اسم التفضيل و اسم المكان
۱۲		جولڈ - في سوق مشهد
۱۳		التمارين
۱۸		البحث العلمي
۲۰	الدرس الثاني	في محضر المعلم
۲۲		المعجم
۲۲		حول النص
۲۳		اعلموا - أسلوب الشرط و أدواته
۲۵		التمارين
۲۸		البحث العلمي
۳۰	الدرس الثالث	عجائب الأشجار
۳۱		المعجم
۳۱		حول النص
۳۲		اعلموا - المعرفة و النكرة
۳۳		جولڈ - في ملعب الرياضي
۳۴		التمارين
۳۸		البحث العلمي
۴۰	الدرس الرابع	آداب الكلام
۴۱		المعجم
۴۳		حول النص
۴۳		اعلموا - الجملة بعد النكرة
۴۵		التمارين
۴۹		البحث العلمي

الفهرس

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
الدّرس الخامس	الكذب	۵۰
	المعجم	۵۳
	حول النص	۵۴
	إِغْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)	۵۵
	جَوْلَدْ - فِي الصِّدْلِيَّةِ	۵۶
	التمارين	۵۷
الدّرس السادس	أنّه ماري شيمل	۶۰
	المعجم	۶۱
	حول النص	۶۲
	إِغْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)	۶۲
	التمارين	۶۴
	البَحْثُ الْعِلْمِيّ	۶۹
الدّرس السابع	تأثير اللغة الفارسيّة على اللغة العربيّة	۷۰
	المعجم	۷۲
	حول النص	۷۲
	إِغْلَمُوا - مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ	۷۳
	جَوْلَدْ - مَعَ الطَّبِيبِ	۷۴
	التمارين	۷۵
	البَحْثُ الْعِلْمِيّ	۷۸
	المُطَالَعَةُ - الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسيّةُ	۷۸

الدرس الأول برگرد

مِنْ آيَاتِ الْإِخْلَاقِ
از آیات اخلاق

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾^۱ الحجرات: ۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید مردمانی مردمان دیگر را ریشخند کند، شاید آنها (منظور مسخره شدگان) از خودشان (منظور مسخره کنندگان) بهتر باشند.

وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ
و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند.

وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ
و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید نام زشت پس از ایمان، زشت است.

وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
و هر کس توبه نکرد آنان خودشان ستمکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی گمان‌ها گناه است،

وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا
و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید.

أَيُّ حَبِّ أَحَدِكُمْ أَنَّ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ
آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این کار را ناپسند می‌دارید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ^۲ الحجرات: ۱۲ و ۱۱ (→ ترجمه مؤلف کتاب درسی)

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَن هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است.

^۱ بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. (آیتی) / چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. (فولادوند)

^۲ اصطلاح «بعض ... بعض» معادل «یکدیگر» در فارسی است؛ مثال: دَفَعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لِّشِدَّةِ الزُّحَامِ. به خاطر شلوغی یکدیگر را هل دادند. همچنین امروزه در کشورهایی مانند عربستان سعودی اصطلاح «مَعَ بَعْضٍ» به معنای «بَا یکدیگر» بسیار کاربرد دارد؛ مثال: رَحْنَا مَعَ بَعْضٍ. لماذا يَكْرَهُ الزَّمْلَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟

لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا: جاسوسی نکنید و نباید بدگویی* [در عیوب و نقایص درونی و اخلاقی مردم که برملاشدنش موجب بر باد رفتن [بروی آنان است] یکدیگر را کنید.

^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است. (فولادوند)

فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَغِدَ عَنِ الْعُجْبِ وَأَنْ لَا نَذْكُرَ عُيُوبَ الْآخَرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ بِإِشَارَةٍ.
پس باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پوشیده یا با اشاره ذکر نکنیم.^۴

فَقَدْ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ»^۵
امیر مؤمنان علی درود بر او باد فرموده است: «بزرگ‌ترین عیب آنست که عیبی بجویی آنچه را که مانند آن در خودت باشد.»

تَتَصَحَّحُ الْآيَةُ الْأُولَى وَ تَقُولُ: لَا تَعْيَبُوا الْآخَرِينَ. وَ لَا تَلْقُبُوهُمْ بِالْقَابِ يَكْرَهُونَهَا.
آیه نخست ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید: از دیگران عیبجویی نکنید. و به آنان لقب‌هایی که ناپسند می‌دارند ندهید.

بِئْسَ الْعَمَلُ الْفُسُوقُ! وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.
آلودگی به گناه بد است و هر کس چنین کند در این صورت از ستمگران است.

إِذَنْ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ:
بنابراین خداوند بلند مرتبه در این دو آیه حرام ساخته است:

- الْأَسْتِهْزَاءُ بِالْآخَرِينَ، وَ تَسْمِيَتُهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ.
ریشخند کردن دیگران، و نامیدن آن‌ها با اسم‌های زشت.

- سَوْءَ الظَّنِّ، وَ هُوَ اتِّهَامُ شَخْصٍ لِشَخْصٍ آخَرَ بِدُونِ دَلِيلٍ مَنْطِقِيٍّ.
بد گمانی، و آن عبارت است از اتهام زدن شخصی به شخصی دیگر بدون دلیلی منطقی.

- التَّجَسُّسَ، وَ هُوَ مُحَاوَلَةُ قَبِيحَةٍ لِكَشْفِ أَسْرَارِ النَّاسِ لِفَضْحِهِمْ وَ هُوَ مِنْ كِبَائِرِ الذُّنُوبِ فِي مَكْتَبِنَا وَ مِنَ الْأَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ.
جاسوسی، و آن عبارت است از تلاشی زشت برای آشکار ساختن رازهای مردم و برای رسوا کردن آن‌ها که از گناهان بزرگ در آیین ما و از خوی‌های بد است.

- وَ الْغَيْبَةِ، وَ هِيَ مِنْ أَهَمِّ أَسْبَابِ قَطْعِ التَّوَاصُلِ بَيْنَ النَّاسِ.
و غیبت، و آن از مهم‌ترین دلیل‌های قطع ارتباط میان مردم است.

سَمَى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ الَّتِي جَاءَتْ فِيهَا هَاتَانِ الْآيَتَانِ بِسُورَةِ الْأَخْلَاقِ.
برخی مفسران، سوره حجرات را که در آن، این دو آیه آمده است، سوره اخلاق نامیده‌اند.

^۴ عَلَيْنَا أَنْ نَبْتَغِدَ : باید دوری کنیم/ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَذْكُرَ : نباید ذکر کنیم یا باید ذکر نکنیم، لا در اینجا لای نفی است.

^۵ گر شماری آنچه داری عیب کس/خویش را کردی زبون چون خار و خس

❁ الْمُعْجَم ❁ برگرد

<p>عَسَى : شاید = رَها فُسُوق : آلوده شدن به گناه فَضَح : رسوا کردن قَدْ : گاهی، شاید (بر سر مضارع) قَدْ يَكُونُ : گاهی می‌باشد / بر سر فعل ماضی برای نزدیک شدن به زمان فعل به حال و معادل ماضی نقلی است. كَبَّارٌ : گناهان بزرگ «مفرد: کبیره» كِرْهٌ : ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ) لَحْمٌ : گوشت «جمع: لُحُوم» لَقَّبَ : لقب داد (مضارع: يَلْقُبُ) لَمَزَ : عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ) مَيِّتٌ : مرده «جمع: أَمْوات، موتى» ≠ حي</p>	<p>تَسْمِيَّةٌ : نام دادن، نامیدن (سَمَى / يَسْمِي) تَنَابَزَ بِالْأَلْفَابِ : به یکدیگر لقب های زشت دادن (تَنَابَزَ، يَتَنَابَزُ) تَوَّابٌ : بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده تَوَاصَلَ : ارتباط (تَوَاصَلَ، يَتَوَاصَلُ) حَرَمَ : حرام کرد (مضارع: يَحْرِمُ) خَفِيَ : پنهان ≠ ظاهر سَخِرَ مِنْ : مسخره کرد (مضارع: يَسْخَرُ، مصدر: سَخَرِيَّةً) لا يَسْخَرُ : نباید مسخره کند عَابَ : عیبجویی کرد، عیب‌دار کرد (مضارع: يَعِيبُ) عَجِبَ : خودپسندی</p>	<p>اتَّقَى : پروا کرد (مضارع: يَتَّقِي) اتَّقُوا اللَّهَ : از خدا پروا کنید إِثْمٌ : گناه = ذَنْبٌ اسْتَهْزَأَ : ریشخند کردن (اسْتَهْزَأَ، يَسْتَهْزِئُ) اغْتَابَ : غیبت کرد (مضارع: يَغْتَابُ) لا يَغْتَابُ : نباید غیبت کند أَنْ يَكُنَّ : که باشند (كانَ، يَكُونُ) أَنْ يَكُونُوا : که باشند (كانَ، يَكُونُ) بَعْضٌ ... بَعْضٌ : یکدیگر بِئْسَ : بد است تَابَ : توبه کرد (مضارع: يَتُوبُ) لَمْ يَتُبْ : توبه نکرد تَجَسَّسَ : جاسوسی کرد (مضارع: يَتَجَسَّسُ)</p>
--	--	---

📖 حَوَّلَ النَّصَّ برگرد

👉 عَيْنُ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأُ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کن. ☒ ☒

۱- سَمَى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ بِعُرُوسِ الْقُرْآنِ.

برخی مفسران سوره حجرات را عروس قرآن نامیدند. ☒

۲- حَرَّمَ اللَّهُ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْاسْتِهْزَاءَ وَالْغَيْبَةَ فَقَطْ.

خداوند در این دو آیه فقط ریشخند کردن و غیبت کردن را حرام کرد. ☒

۳- الْغَيْبَةُ هِيَ أَنْ تَذْكُرَ أَخَاكَ وَأَخْتَكَ بِمَا يَكْرَهُانِ.

غیبت آن است که تو برادر و خواهرت را به آنچه ناپسند می‌شمارند، یاد کنی. ☒

۴- إِنَّ اللَّهَ يَنْهَى النَّاسَ عَنِ السَّخَرِيَّةِ مِنَ الْآخَرِينَ.

قطعاً خداوند مردم را از ریشخند گرفتن دیگران باز می‌دارد. ☒

۵- أَلَسَّغِي لِمَعْرِفَةِ أَسْرَارِ الْآخَرِينَ أَمْرٌ جَمِيلٌ.

تلاش برای شناخت اسرار دیگران، کاری زیباست. ☒



هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن « أَفْعَل » است؛

اسم تفضیل معادل صفت « برتر » و « برترین » در زبان فارسی است؛ مثال:

گیر: بزرگ أكبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب أحسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا أكبر من أوروبا .

آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .

آسیا أكبر قارات العالم.

آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .

آسیا أكبر قارة في العالم.

آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.

جبل دماوند أعلى من جبل دنا.

کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.

جبل دماوند أعلى جبال إيران.

کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.

جبل دماوند أعلى جبل في إيران.

کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.

أفضل الناس أنفعهم للناس . بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است .

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أعلى: بلندتر، بلندترین

أغلى: گران‌تر، گران‌ترین

أحب: محبوب‌تر، محبوب‌ترین

أقل: کمتر، کمترین

مؤنث اسم تفضیل بر وزن « فُعْلَى » می‌آید؛ مثال:

فاطمة الكبرى : فاطمه بزرگ‌تر

زينب الصغرى: زينب کوچک‌تر

اسم تفضیل در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أفعل» می‌آید؛ مثال: فاطمة أكبر من زينب.

غالباً جمع اسم تفضیل بر «وزن أفاعل» است؛ مثال:

إذا ملك الأراذل هلك الأفاضل . (الأراذل، جمع أراذل و الأفاضل، جمع أفاضل است.)

هرگاه بعد از اسم تفضیل ، حرف جرّ "من" بیاید، (أفعل من ...) معنای "برتر" دارد؛ مثال:

هذا أكبر من ذاك . این از آن بزرگ‌تر است .

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای "برترین" دارد؛ مثال:

سورة البقرة أكبر سورة في القرآن . سورة بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است .

❖ اسمُ التَّفْضِيلِ

دو کلمه «خیر و شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مُضَاف» می‌آید؛ مثال:

❖ تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ عِبَادَةِ تِسْعِينَ سَنَةً. رسولُ اللهِ ﷺ
ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است.

❖ شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

❖ خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

❖ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

❖ اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعَل و مَفْعَلَة است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: جایگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه
❖ جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند مدارس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

نکته:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة) اسم مکان نیست.
مَشَاهِد (مَشْهَد)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر)؛ مَحَافِل (مَحْفَل) اسم مکان هستند.

❖ اخْتِيارُ نَفْسِكَ (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطَأً تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ❖
أَحَبُّ، أَنْفَعُ

۲- أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

داناترین مردم، کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید. ❖ أَعْلَمُ

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب حلال است. ❖ أَفْضَلُ

^۶ حَيَّ: بشتاب، فعل امر است.

نکته:

هر کلمه ای که بر وزن أَفْعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبّهة به معنی:

رنگ: أَرْقَ، زَرْقَاء: آبی - أَحْمَر، حَمْرَاء: سرخ - أَبْيَض، بَيْضَاء: سفید - أَسْوَد، سَوْدَاء: سیاه - أَصْفَر، صَفْرَاء: زرد، ...
عیب: أَحْمَق، جَمَقَاء: ابله و نادان - أَصَم، صَمَاء: کر - أَعْمَى، عَمِيَاء: کور - أَبْکَم، بَکْمَاء: لال، أَعْوَج، عَوْجَاء: کج، أَخْرَس، خَرَسَاء: گنگ ...
حَسَن: أَزْهَر، زَهْرَاء: درخشان - أَحْوَر، حَوْرَاء: سفیدی چشم و سیاهی‌اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

▪ اسم: أَرْتَب، أَرْبَع، أَرْبَع، أَحْمَد، أَصْبَح

▪ فعل تعجب (ما + أَفْعَل + مفعول): مَا أَجْمَلَ مَا زَنْدَرَان و طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

▪ اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

أَفْعَل من ، الفُعْلَى ۱۰۰ % اسم تفضیل است .

أَفْعَل (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموز است.)

فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَاتِ یا فَاطِمَةُ فَضْلَى التَّلَامِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَةِ. یا فَاطِمَةُ فَضْلَى التَّلَامِيذَةِ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن فُعْلَى عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد.

جاءت زینب الکُبْرَى .

برای برتری دادن از عموماً وزن أَفْعَل برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن أَفْعَل و فُعْلَى:

أَقْل، أَشَدَّ، أَجَل، أَهَمَّ، أَصَحَّ، أَدَقَّ، أَحَبَّ، أَخَصَّ، أَعَزَّ/أَوْلَى، أَعْلَى، أَغْلَى، أَتَقَى، أَبْقَى، أَقْوَى، أَدْنَى، أَغْنَى/ آخَرِ
أَوْلَى، أُخْرَى، عَظْمَى، دُنْيَا، عَلِيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال:

أَزَقَى+كَمْ + أَتَقَاكُمْ

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم أَفْعَل، بر وزن «أَفْعَلُونَ، أَفْعَلِينَ» می‌آید؛ مانند أَقْدَمُونَ، أَجَوِدِينَ، أَعْلَوْنَ

جمع سالم فُعْلَى، بر وزن «فُعْلَيَات» می‌آید؛ مانند فُضْلَيَات، أَخْرِيَات، كُفْرِيَات

جمع مکسر، غالباً بر وزن أَفَاعِل می‌آید؛ مانند:

أَرْدَل: أَرَادَل - أَفْضَل: أَفَاضِل - أَكْبَر: أَكَابِر - أَعْظَم: أَعْظِم - أَصْغَر: أَصَاغِر

نکته: هر کلمه ای که بر وزن أَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أَصَابِع: أَصْبَع (انگشت)

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

خیر و شر و جمعشان، اُخْيار، خِيار - اُشْرار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

(۱) اسم؛ معنی خوب (خوش، نیک) و بد:

صَبَاحَ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۷۷ و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

(۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

(۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، به‌ترین:

در صورت سَوَم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «أخیر و أشر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اول آن حذف شده است.

خيارُ الناس: بهترین مردم
وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.
الخیر ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد.

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعَلَ و مَفْعَلَة است؛

در ضمن جمع اسم مکان بر وزن «مفاعل» است؛ مثال:

مفاعل (مَفْعَل)

مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَافِي (مَصْفِي: پالایشگاه)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مُحَاضِر (مَحْضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاطِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْزَن: انبار)؛ مَنَایِع (مَنْبِع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَابِخ (مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرِب: آب‌شخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاحِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَاجِئ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مفاعل (مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس)؛ مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرْجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام)

مفاعل (مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِخ (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِیل (مَفِیت، مَسِیر، مَضِیق)؛ مِفَال (مِطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)؛ مَقْل (مَمَر؛ مَقَر؛ مَقَر؛ مَحَل)؛ مَفْعی (مَرْمی، مَجْری، مأوی، منجی، مَثوی، مرعی)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَ تَ نَ) میم مضموم (مَ) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مَطْعَم (رستوران)، مُسْتَنْقَع (مرداب)؛ مَدْخَل، مَخْرَج، مَصْلَى، مَنْتَهَى، مَجْتَمَع و مُسْتَقَر

◆ نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)؛ مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مَنْطَقَة)؛ مَلَابِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعْيُوب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «بیت، دار، شارع، عالم و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند.

دقت در وزن:

مَزَارِعَ [جمع مَزْعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل) وزن مشابه

مَنْقَشَة: حوله؛ مِئْصَدَة: میز؛ مَلَف: پرونده؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَة و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مِفْعَل و ...

مَرَحْمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَب: آیین؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)

مَقْتَل: کشتن (مصدر)، مقتل: قتلگاه (اسم مکان)

مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان (اسم مکان)؛ مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِك (مَنَسَك): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

که اخیر نفسک (۲): ترجم عبارات التالیة.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ ۱۰۹ المؤمنون:

پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌ها هستی.

۲- خَيْرَ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۳- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ ۳ الْقَدَر:

شب قدر از هزار ماه بهتر است.

۴- مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ. أمير المؤمنين عليه السلام

هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر از چارپایان است.

۵- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ^۹.

بدترین مردم کسی که دو رو است. (بدترین مردم دورویان هستند).

^۷ أَهْدَى: هدیه کرد

^۸ غَلَبَتْ: چیره شد / بَهِيمَة، ج بهائم: چارپایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

^۹ پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شر وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

بیشتر بدانیم: فرق مَنْ با مَن:

انواع مَنْ :

۱- مَنْ موصول : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿ خَيْرَ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴾
بهترین دوستانتان (برادران شما) "کسی است که" عیبهائتان را به شما هدیه کند .

۲- مَنْ استفهام : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿ مَنْ هُوَ ؟ او "کیست" ؟

۳- مَنْ شرطیه : به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود و بر سر دو عبارت می‌آید.

﴿ مَنْ "مَنْ" غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ (مِنْ) الْبَهَائِمِ. "هر کس" شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر (از) چارپایان است .
* ♦ * * ♦ *

مَنْ : حرف جرّ است و به معنی ((از)) که بر سر اسم مجرور می‌آید.

﴿ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنْهَا . ﴾ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ.

که اخبر نفسك (۳): ترجم الایتنی و العبارة، ثم عین اسم المکان و اسم التفضیل.

۱- ﴿ وَ جَادِلْ ۱۰ هُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ ۱۱ عَنْ سَبِيلِهِ... ﴾ النحل: ۱۲۵

﴿ و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.
أَحْسَنُ : اسم تفضیل / أَعْلَمُ : اسم تفضیل

۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ ۱۲ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ۱۳ ﴾ الأعلى: ۱۷
با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)
خیر : اسم تفضیل / أَبْقَى : اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةً «جندی سابور» ۱۳ فی خوزستان أَكْبَرُ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

﴿ کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.
مَكْتَبَةٌ، مَكْتَبَةٌ : اسم مکان / أَكْبَرُ : اسم تفضیل

۱۰ جادل : ستیز کن

۱۱ ضلّ : گمراه شد

۱۲ آخر (وزن أفعل = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، آخری می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل) : انتها و مؤنثش آخره می‌شود.

۱۳ در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

جواز برگرد


 فی سوق مشهد

♦ الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ (خانم زائر عرب)	♦ بائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباس‌ها)
♦ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سلام عليكم	♦ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكَ. عليكم السلام. خوش آمدید.
♦ كَمْ سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟	♦ سِتُّونَ أَلْفَ تَومَانٍ. شصت هزار تومان.
♦ أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.	♦ عِنْدَنَا ^{۱۴} بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. تَفْضَّلِي أَنْظُرِي. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین.
♦ أَيُّ لَوْنٍ ^{۱۵} عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟	♦ أَيْبُضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِي . سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .
♦ بَكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟	♦ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار تومان .
♦ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ ! قیمت‌ها گران است !	♦ سَيِّدِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ . خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.
♦ بَكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟	♦ السَّرَاوَالُ الرَّجَالِيَّ يَتَسَعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ، وَ السَّرَاوَالُ النِّسَائِيَّ بِخَمْسَةِ وَ تَسَعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است.
♦ أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ. شلوارهای بهتر از این را می‌خواهم.	♦ ذَلِكَ مَتَجَرٌ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلُ أَفْضَلُ . آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد .
♦ فِي مَتَجَرِ زَمِيلِهِ ... در مغازه همکارش...	
♦ رَجَاءً، أُعْطِنِي سَرَاوَالَ مِنْ هَذَا النَّوعِ وَ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ لطفاً، شلواری از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟	♦ صَارَ الْمَبْلَغُ مِائَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. مبلغ دویست و سی هزار تومان شد . ♦ أُعْطِنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِائَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ أَلْفًا . بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده .



سَعْرٌ^{۱۶}: قیمت «جمع: أَسْعَارُ» / نَوْعِيَّة: جنس / مَتَجَر (اسم مکان، جَمْعُهُ: مَتَاوِجِر)^{۱۷}: مغازه / زَمِيل: همکار / تَخْفِيف: تخفیف

- أَفْضَلُ: اسم تفضیل است. / أَيْبُضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ : وزن أفعَل هستند ولی چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.

^{۱۴} بهتر بود می آمد: عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^{۱۵} لون: رنگی / أَلْوَانٍ : رنگ‌هایی

^{۱۶} سَعْر، قِیمَة، مَن: قیمت

^{۱۷} مَتَجَر، حَانُوت و مَحَلّ به معنی مغازه است؛ اما مَعْرَض به نمایشگاه گویند. دُكَّان (ج: دَكَاكِين) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود.

که التمارین برگرد

التمرین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

- ۱- جعله حراماً: ﴿حَرَّمَ﴾ (آن را حرام کرد : حرام کرد)
- ۲- الذي ليس حياً: ﴿مَيِّتٌ﴾ (کسی که زنده نیست : مُرده)
- ۳- الذنوب الكبيرة: ﴿كَبَائِرُ﴾ (گناهان بزرگ)
- ۴- الذي يقبل التوبة عن عباده: ﴿تَوَّابٌ﴾ (کسی که توبه بندگان را می‌پذیرد: بسیار توبه پذیر)
- ۵- تسمية الآخرين بالأسماء القبيحة: ﴿تَنَابَزَ الْأَلْقَابُ﴾ (نامیدن دیگران به اسم‌های زشت: به یکدیگر لقب‌های زشت دادن)
- ۶- ذكر ما لا يرضى به الآخرون في غيابهم: ﴿إِغْتَابَ﴾ (آن چه را که دیگران در نبودشان به آن راضی نمی‌شوند، بیان کرد: غیبت کرد)

التمرین الثاني: ترجم هذه الأحاديث النبوية، ثم عين المطلوب منك.

- ۱- حَسَنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خصال الصدوق، ص ۳۰، ح ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)
﴿خوش‌خویی نیمی از دین است.﴾
الْمَبْتَدَأُ: حُسْنُ / الْخَبَرُ: نِصْفُ
- ۲- مَنْ سَاءَ^{۱۸} خُلُقُهُ عَذَبَ^{۱۹} نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
﴿هر کس خلق و خوی‌اش بد باشد(بد شود)، خودش را عذاب می‌دهد.﴾
الْمَفْعُولُ: نَفْسَ
- ۳- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمْ^{۲۰} مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
﴿من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم.﴾ (من فقط برای تکمیل بزرگوری‌های اخلاقی برانگیخته شدم).
الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ: بُعِثْتُ / الْمَفْعُولُ: مَكَارِمَ
- ۴- اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ^{۲۱} خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
﴿خدوندا، همانطور که آفرینشم را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.﴾
(خداوندا، همانطور که صورتم را زیبا آفریدی خُلق و سیرتم را نیز نیکو گردان.)
الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ وَ فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ
- ۵- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ^{۲۲} مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
﴿در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.﴾
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَثْقَلُ / الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: مِنَ الْخُلُقِ

^{۱۸} ساء: بد شد

^{۱۹} عَذَبَ: عذاب داد، شکنجه داد، آزد، اذیت کرد

^{۲۰} لِأَتَمِّمْ: تا کامل کنم

^{۲۱} حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

^{۲۲} مِيزَان: ترازو(ترازوی اعمال)

الْتَمَرِینُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَ الْمَصَادِرَ التَّالِیَةَ.

المصدر	الأمر و النهی	المضارع	الماضی
إِحْسَانُ: نیکی کردن	أَحْسِنْ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
اقْتِرَابُ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می‌شوند	اقْتَرَبَ: نزدیک شد
انْكَسَارُ: شکسته شدن	لَا تَنْكُسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكُسِرُ: شکسته خواهد شد	انْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَارُ: آمرزش خواستن	إِسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهد	اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
مَسَافَرَةُ: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی‌کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلُّمُ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می‌گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلُ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می‌کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمُ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يَعْلَمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

الْتَمَرِینُ الرَّابِعُ: أَكْتُبِ الْعَمَلِیَّاتِ الْحِسَابِیَّةَ التَّالِیَةَ كَالْمِثَالِ:

- ۱- عَشْرَةٌ زَائِدَةٌ أَرْبَعَةٌ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ.
- ۲- مِثْلُهُ تَقْسِیمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ.
- ۳- ثَمَانِیَّةٌ فِي ثَلَاثَةِ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ وَ عَشْرِينَ.
- ۴- سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدٌ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَ سِتِّینَ.

الْتَمَرِینُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

- ۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الْفَتْحُ: ۲۶
سکینه: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مومنان فرود آورد.
- ۲- ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَّسْعَهَا﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶
الله: فاعل / نفساً: مفعول
خداوند هر کس را فقط به اندازه توانایی‌اش به سختی می‌اندازد. (تکلیف می‌کند)
- ۳- السَّكُوتُ ذَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فَضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
السَّكُوتُ: مبتدا / ذَهَبٌ: خبر / الْكَلَامُ: مبتدا / فَضَّةٌ: خبر

سکوت تلاست و سخن گفتن نقره است.

۴- أَحَبَّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 أَحَبُّ: مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُ: خبر
 محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن‌ها نسبت به بندگان است.

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَدَاوَةُ: مبتدا / خیر: خبر / صَدَاقَةُ: مجرور به حرف جر
 دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمَ التَّرَاكِبَ وَ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيْنِ أَسْمِ الْفَاعِلِ، وَأَسْمِ الْمَفْعُولِ، وَأَسْمِ الْمُبَالِغَةِ، وَأَسْمِ الْمَكَانِ، وَأَسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: اسم مکان

۲- ﴿... إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ الْمَائِدَةُ: ۱۰۹
 «تویی که دانای رازهای نهانی» فولادوند
 عَلَّامُ: اسم مبالغه

۳- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدْنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ يَس: ۵۲
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
 مَرْقَدُ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

۴- يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ:
 دوست داری (ای که کسی که نیکوکاران را دوست دارد. (ای کسی که نیکوکاران را دوست داری)

۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:
 أَرْحَمُ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

۶- يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ:
 سَاتِرُ: اسم فاعل / مَعْيُوبٍ: اسم مفعول

۷- يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ:
 غَفَّارُ: اسم مبالغه

^{۲۳} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند. فولادوند
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- ۱- صَبَاح ☐ مَسَاء ☐ لَيْل ☐ مَيِّت ☒
صبح/غروب/شب/مرده
- ۲- عَجَب ☐ لَحْم ☒ فُسُوق ☐ إِنْثَم ☐
غرور/گوشت/آلوده شدن به گناه/گناه
- ۳- كِبَائِر ☒ نِسَاء ☐ رِجَال ☐ أَوْلَاد ☐
گناهان بزرگ/زنان/مردان/فرزندان
- ۴- سَخَر ☐ عَاب ☐ سَاعَدَ ☒ لَمَزَ ☐
مسخره کرد/عیب‌جویی کرد/کمک کرد/عیب گرفت
- ۵- أَحْمَر ☒ أَحْسَنَ ☐ أَجْمَلَ ☐ أَصْلَحَ ☐
سرخ/نیکوترین/زیباترین/شایسته‌ترین
- ۶- أَصْفَر ☐ أَزْرَقَ ☐ أَبْيَضَ ☐ أَكْثَرَ ☒
زرد/آبی/سفید/بیش‌تر

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- اشْتَرَيْنَا وَ قَسَاتَيْنِ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. (سَرَاوِيلُ / أَشْهُرٌ^{۲۴} / مَوَاقِفُ)
چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
- ۲- مَنْ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَعْتَذَرَ إِلَيْهِمْ^{۲۵}. (لِغْتِلَابٍ / اتَّقَى / مَدَحَ)
هر کس مومنان را غیبت کند پس باید از آنها عذرخواهی کند.
- ۳- خَمْسَةٌ وَ سِتُّونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَ عَشْرِينَ يَسَاوِي (اِثْنَيْنِ وَ اَرْبَعَيْنِ / اِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ / اَرْبَعَةٌ وَ عَشْرِينَ)
۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با ۴۲
- ۴- ارَادَ الْمُشْتَرِي السَّعْرِ. (نَوْعِيَّةً / مَتَجَرَّ / تَخْفِيفٍ)
مشتری تخفیف قیمت خواست.



با کلیک روی نام کانال با ما باشید : كَانَالُ الْحَبِّ الْعَرَبِيَِّّة

^{۲۴} أَشْهُرُ (ج شَهْر: ماه): ماه ها / أَشْهُرُ (وزن أَفْعَل، اسم تفضیل) مشهورترین
^{۲۵} اعْتَذَرَ: اعْتَذَارًا [عذر] عن و من فعله: برای کار خود عذر آورد و استدلال کرد
-آیه: از وی عذر خواهی کرد
-عن فلان: از او خواست تا عذر وی را بپذیرد
-الرجل: آن مرد معذور شد

بیشتر بدانیم ۱:

☒ برای تشخیص نوع اسم در جمع‌های مکسر باید به شکل مفرد آن نگاه کنیم:

أَصَابِعُ ← إصْبَعُ (انگشت) / أَمَاكِنُ ← أُمَكْنُ ← مَكَانُ (جا، مکان)؛

اکابر ← اکبر (بزرگتر، بزرگترین) / افاضل ← افضل (برتر، برترین)

✓ لَمَزَ الشَّخْصَ: أَشَارَ إِلَيْهِ بَعَيْنِهِ أَوْ بِرَأْسِهِ أَوْ بِشَفَتَيْهِ مَعَ كَلَامٍ خَفِيَ لَذِكْرٍ عُيُوبِهِ، عَابَهُ فِي وَجْهِهِ.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾: هُمَزَةٌ: هَمْزَةٌ، لُّمَزَةٍ: لَمَزَةٌ، وَای بر هر بدگوی عیبجویی.

«هَمْزَة»: بسیار عیجیو. «لَمْزَة»: بسیار طعنه‌زن. «هَمْزَة لَمْزَة»: این دو واژه صیغه مبالغه‌اند. از لحاظ معنی آن اندازه به هم نزدیکند که در موارد بسیاری به عنوان دو لفظ مترادف استعمال شده‌اند. هرچند با یکدیگر فرق دارند ولی این تفاوت به گونه‌ای است که عده‌ای مفاهیم (هَمْزَة) را برای (لَمْزَة)، و عده‌ای مقاصد (لَمْزَة) را برای (هَمْزَة) ذکر کرده‌اند (نگا: تفهیم القرآن). از قبیل: الف - هَمْزَة، بسیار غیبت کننده، و لَمْزَة سخت عیجیو. ب - هَمْزَة، عیجیو با اشاره به دست، لَمْزَة با زبان. ج - هَمْزَة، آن که روبرو بدگوئی کند، و لَمْزَة آن که در غیاب. د - هَمْزَة، آن که آشکارا و به آواز بلند بگوید، لَمْزَة در پنهانی و با اشاره ابرو و چشم. و معانی دیگر (نگا: نوین). پس هر که آبرو و حیثیت مردم را به بازی گیرد، و ایشان را تحقیر کند و برای خوشایند خود یا دیگران کارهایشان را ناچیز شمارد و بدیشان بدیها نسبت دهد، و در حضور یا در غیاب، آنان را توهین و تحقیر نماید، و بزرگی خود را در کوچکی مردم ببیند، هَمْزَة و لَمْزَة است.

✓ **مَيِّتٌ** : اسم (الجمع : مَيِّتُونَ) ؛ مَنْ فِي حُكْمِ الْمَيِّتِ وَلَيْسَ بِهِ. *لُغَةً مَيِّتَةٌ : لُغَةٌ انْفَرَضَتْ ، أَيْ لَمْ تَعُدْ مُسْتَعْمَلَةً

مَيِّتٌ : اسم (الجمع : أَمْوَاتٌ وَ مَوْتَى) ؛ الْمَيِّتُ : صِفَةُ مُشَبَّهَةٍ تَدُلُّ عَلَى الثَّبُوتِ مِنْ مَاتَ ؛ الْمَيِّتُ : مَنْ فَارَقَ الْحَيَاةَ ، الشَّخْصَ الَّذِي مَاتَ ، ضِدُّ حَيٍّ

☒ الفسق و الفُسوق: خروج عن الطاعة إلى المعصية

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾ السجدة: ٢٠ اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند، پس جایگاهشان آتش است.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكِّرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ الأنعام: ۱۲۱ و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، چرا که آن قطعاً نافرمانی است.

﴿...وَكُرْهُ إِلَىٰ كُفْرٍ وَالْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ ...﴾^۷ و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظر تان ناخوشایند ساخت.



بیشتر بدانیم ۲:

۱- تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

نکته‌ای که به نظر دانش‌آموز پیش یا افتاده است ولی در کنکور استفاده شده است.

📖 العالم : به معنی دانا، بر وزن «فاعل» اسم فاعل است.

العالم : به معنی جهان

♥️ **آخر** (وزن أفعِل = اسم تفضیل): دیگر و مونثش، اُخْرٰی می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل) : انتها و مؤنش آخره می شود.

♥ عباد : بندگان (جمع عِبْد = صفت مشبهه)

عِبَادَ : عبادت کنندگان (جمع عابد = اسم فاعل)

📖 خَلْق : آفرینش ، خلقت، ایجاد

♥ خُلُق: جِ أَخْلَاق: خوی، طبع؛ «سَيِّئُ الْخُلُقِ»: بد اخلاق؛ «سَوَاءُ الْخُلُقِ»: بد اخلاقی؛ «سَهْلُ الْخُلُقِ»: نرم خوی و

خوش طبع ؛ « ضَيِّقُ الْخُلُقِ » : کم طاقت ، کم صبر ، اخلاق ، عادت ، مروت .

♥ خُلُق : ج أخلاق : مترادف (الخُلُق) است.

♥ خَلْقَة : ج خَلَق : فطرت و طبیعت یا کیفیت .

♥ خلیق : ج خُلُق و خُلُقَاء : شایسته

[illegible]

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=۲۶۹۴۸

^{۲۸} در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

الدَّرْسُ الثَّانِي | برگرد

فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ

در پیشگاه معلم

﴿إِنَّمَا وَرَثَةُ الْإِسْلَامِ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾^۴ العَلَقُ: ۳ و ۴

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد.

فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدَرِّسِ الْكِيمِيَاءِ،

در زنگ اول دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،

وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يَضُرُّ الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،

در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاک‌گر (شلوغ‌کار) و بی‌ادب بود که با رفتارش به دانش‌آموزان زیان می‌رساند.

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَ الَّذِي خَلْفَهُ وَ تَارَةً يَهْمِسُ إِلَى الَّذِي يَجْلِسُ جَنْبَهُ حِينَ يَكْتُبُ الْمُعَلِّمُ عَلَى السَّبَّوْرَةِ؛

یک بار رویش را به عقب برمی‌گرداند و با کسی که پشت سرش بود، صحبت می‌کرد و یک بار وقتی که معلم روی

تخته می‌نوشت، با کسی که کنارش می‌نشست، آهسته سخن می‌گفت (پیچ می‌کرد).

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّانِيَةِ كَانَ الطَّالِبُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَ عِلْمِ الْإِحْيَاءِ تَعَنُّتًا؛

در زنگ دوم این دانش‌آموز برای مچ‌گیری از معلم زیست شناسی سوال می‌کرد؛

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّالِثَةِ كَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ زَمِيلٍ مِثْلِهِ وَ يَضْحَكُ؛

و در زنگ سوم با یک هم‌کلاسی مثل خودش صحبت می‌کرد و می‌خندید؛

فَنَصَحَهُ الْمُعَلِّمُ وَ قَالَ: مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْسُبُ فِي الْإِمْتِحَانِ.

پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: هر کس به درس خوب گوش فراندهد، در امتحان مردود می‌شود.

وَلَكِنْ الطَّالِبُ اسْتَمَرَ عَلَى^{۲۹} سُلُوكِهِ.

ولی آن دانش‌آموز به رفتارش ادامه داد.

فَكَرَّ مِهْرَانُ حَوْلَ هَذِهِ الْمُسْكِلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

مهران درباره این مشکل اندیشید، پس نزد معلم ادبیات فارسی رفت

وَ شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَكْتُبَ إِنِشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ»؛

و موضوع را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم انشایی تحت عنوان «در محضر معلم» بنویسم؛

فَوَافَقَ الْمُعَلِّمُ عَلَى طَلْبِهِ^{۳۰}، وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ تَطَالُعَ كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» يُسَاعِدُكَ

عَلَى كِتَابَةِ إِنِشَائِكَ؛

پس معلم با خواسته او موافقت کرد، و به او گفت: اگر کتاب «منیة المرید» از زین الدین عاملی «شهید ثانی» را

مطالعه کنی تو را در نوشتن انشایت کمک می‌کند؛

^{۲۹} اسْتَمَرَ فِي: ادامه داد به، را پیگیری کرد^{۳۰} طَلِبَ: درخواست، فرمایش، تقاضا، خواسته.

ثُمَّ كَتَبَ مِهْرَانُ إِنشَاءَهُ وَ أَعْطَاهُ لِمُعَلِّمِهِ. فَقَالَ الْمُعَلِّمُ لَهُ: إِنَّ تَقْرَأُ إِنشَاءَكَ أَمَامَ الطَّلَابِ فَسَوْفَ يَتَنَبَّهُ زَمِيلُكَ الْمُشَاغِبُ.

سپس مهران انشایش را نوشت و آن را به معلم خود (معلمش) داد. معلم به او گفت: اگر انشایت را در برابر دانش‌آموزان بخوانی پس هم‌کلاسی اخلاک‌گرت (شلوغ‌کارت) آگاه خواهد شد.

و هَذَا قِسْمٌ مِنْ نَصِّ إِنشَاءِهِ: و این، بخشی از متن انشای اوست:

أَلْفٌ^{۳۱} عَدَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ كُتِبَ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ، يَرْتَبِطُ بَعْضُهَا بِالْمُعَلِّمِ، وَ الْآخَرَى بِالْمُتَعَلِّمِ؛ تعدادی (شماری) از دانشمندان در زمینه‌های آموزش و پرورش کتاب‌هایی نوشته‌اند، برخی از آن‌ها به یاد دهنده (معلم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.

وَ لِلطَّالِبِ فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ آدَابٌ، مَنْ يَلْتَزِمُ بِهَا يَنْجَحُ؛ أَهَمُّهَا: دانش‌آموز در محضر معلم آدابی دارد، هر کس به آن پایبند باشد موفق می‌شود؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- أَنْ لَا يَعِصِيَ أَوَامِرَ الْمُعَلِّمِ. اینکه از دستورات معلم سرپیچی نکند.

۲- أَلَّا جُنَابُ عَنْ كَلَامٍ فِيهِ إِسَاءَةٌ لِلْأَدَبِ. دوری کردن از سخنی که در آن بی‌ادبی هست.

۳- أَنْ لَا يَهْرَبَ مِنْ أَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ الْمَدْرَسِيَّةِ. اینکه از انجام تکالیف درسی فرار نکند (نگریزد).

۴- عَدَمُ النَّوْمِ فِي الصَّفِّ، عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ. نخوابیدن در کلاس وقتی معلم درس می‌دهد،

۵- أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ مَعَ غَيْرِهِ مِنَ الطَّلَابِ عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ.

اینکه وقتی معلم درس می‌دهد، با دانش‌آموزان دیگر صحبت نکند.

۶- أَنْ لَا يَقْطَعَ كَلَامَهُ، وَ لَا يَسْبِقُهُ بِالْكَلَامِ، وَ يَصْبِرَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْكَلَامِ.

اینکه سخن او را قطع نکند، و در سخن از او پیشی نگیرد (یعنی وسط حرفش نپرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شود. (یعنی سخن او تمام شود)

۷. أَلْجُلُوسُ أَمَامَهُ بِأَدَبٍ، وَ الْإِسْتِمَاعُ إِلَيْهِ بِدِقَّةٍ وَ عَدَمُ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى الْوَرَاءِ إِلَّا لِمُضْرُورَةٍ.

با ادب در برابرش نشستن و به او با دقت گوش فرا دادن و به عقب برگشتن مگر به ضرورت.

لَمَّا سَمِعَ الطَّالِبُ الْمُشَاغِبُ إِنشَاءَ مِهْرَانِ، حَجَلَ وَ نَدِمَ عَلَى سُلُوكِهِ فِي الصَّفِّ.

وقتی که آن دانش‌آموز اخلاک‌گر (شلوغ‌کار) انشای مهران را شنید، شرمند شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.

قَالَ الشَّاعِرُ الْمِصْرِيُّ أَحْمَدُ شَوْقِي عَنِ الْمُعَلِّمِ:

شاعر مصری احمد شوقی درباره معلم گفته است:

^{۳۱} معانی و کاربرهای مختلف

أَلْفُ الشَّيْءِ: بخشهای چیزی را به هم پیوند داد.

أَلْفُ الْأَلْفِ: شماره چیزی را به یک هزار رسانید.

أَلْفُ الْكِتَابِ: کتاب را گردآوری و تألیف کرد.

أَلْفُ الْحُكُومَةِ: دولت را تشکیل داد.

أَلْفُ بَيْنِهِمْ: میانشان دوستی برقرار ساخت.

فَم. لِاَ مَعْلَمٍ وَقَدْ تَبَجَّيْلَا كَادَ الْمَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولًا
أَعْلَمْتُ أَشْرَفَ أَوْ أَجَلَّ مِنَ الَّذِي يَنْبِي وَيُنْشِئُ أَنْفُسًا وَعُقُولًا

برای معلم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور
آیا شناخته‌ای (سراغ داری) شریف‌تر یا باشکوه‌تر (گران‌قدرتر) از
کسی که
نزدیک است که معلم پیامبر باشد^{۳۲}
جان‌ها و خرده‌ها را می‌سازد و پدید می‌آورد؟

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

سَبُورَة : تخته سیاه سَلُوك : رفتار صَر : زیان رساند (مضارع: يَصِر) عَصَى : سرپیچی کرد عِلْمُ الْإِحْيَاء : زیست‌شناسی فَكَّر : اندیشید (مضارع: يَفْكُر) قُم : برخیز ← (قَام، يَقُوم) كَادَ : نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ) مَجَال : زمینه مُشَاغِب : شلوغ‌کننده، اخلاک‌گر وَاقِق : موافقت کرد (مضارع: يُوَاقِقُ) وَقَّى : کامل کرد (مضارع: يُوَقِّي) «وَقَّه التَّبَجَّيْلُ: احترامش را کامل به جا بیاور.» هَمَسَ : آهسته سخن گفت (مضارع: يَهْمَسُ)	أَجَل : گران‌قدرتر إِرْتَبَاط : ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ) إِسْتَمَعَ : گوش فرا داد (مضارع: يَسْتَمِعُ) إِلْتَزَمَ : پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ) إِلْتِفَات : روی برگرداندن إِلْتَفَتَ : روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ) أَلَفَ : نگاشت (مضارع: يُولِّفُ) أَنْشَأَ : ساخت (مضارع: يَنْشِئُ) تَارَةً : یک بار = مَرَّةً ^{۳۳} تَبَجَّيْل : بزرگداشت تَعَنَّتْ فِي السُّؤَال : پرسیدن به منظور به سختی و لغزش انداختن تَنَبَّهَ : آگاه شد (مضارع: يَتَنَبَّهُ) = إِنْتَبَهَ حَصَّة : زنگ درسی، قسمت خَجَل : شرمند شد (مضارع: يَخْجَلُ) سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)
---	--

❏ حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كُتِبَ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. إِلَى مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانُ؟ (مهران به سوی چه کسی رفت؟)
إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ.

۲. كَيْفَ يَجِبُ الْجُلُوسُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ؟ (نشستن در برابر معلم چگونه باید باشد؟)
بِأَدَبٍ.

۳. كَيْفَ كَانَتْ أَخْلَاقُ الطَّالِبِ الَّذِي كَانَ يَلْتَفِتُ إِلَى الْوَرَاءِ؟
(اخلاق دانش‌آموزی که به عقب برمی‌گشت چگونه بود؟)
مُشَاغِبًا قَلِيلَ الْأَدَبِ.

^{۳۲} . ترجمه مولف کتاب: نزدیک است که معلم پیامبر باشد.

^{۳۳} تَارَةً بعد تَارَةً : گهگاه، گاه و بی‌گاه

۴. مَا اسْمُ الْكِتَابِ الَّذِي قَرَأَهُ مِهْرَانُ فِي مَجَالِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ؟
(اسم کتابی که مهران در زمینه تعلیم و تربیت خواندش چیست؟)
مُنِيَّةُ الْمُرِيدِ^{۳۴}.

۵. فِي أَيِّ حَصَّةٍ كَانَ الطُّلَّابُ يَسْتَمْعُونَ إِلَى أَسْتَاذِ الْكِيمِيَاءِ؟
(در کدام زنگ دانش‌آموزان به استاد شیمی گوش فرا می‌دادند؟)
فِي حِصَّةِ الْأَوَّلَى



إِعْلَمُوا برگرد

أُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ أَدَوَاتُهُ

❖ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، أَنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد. فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:
مَنْ يُفَكِّرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَا غَالِبًا.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط
هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.

❖ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^{۳۵} الطلاق: ۳
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط
هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❖ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.
مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.
هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.
اندریشید کم شد
❖ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

^{۳۴} کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید از آثار اخلاقی، تربیتی و آموزشی است. شهید ثانی در میانه سده دهم هجری و در سال ۹۵۴ ق. این کتاب را نوشته است.

این کتاب، بیانگر روابط بین معلم و شاگرد و در بیان فضیلت دانش‌ورزی است. این کتاب به زبان عربی بوده و بارها در ایران، عراق، هند و لبنان چاپ شده است.

عنوان ترجمه کتاب، آداب تعلیم و تعلم در اسلام؛ ترجمه گزارش گونه کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی است. مترجم دکتر سیدمحمد باقر حجتی است و توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ سی‌ام رسیده است. متن اصلی عربی کتاب، توسط سید محمد رضا طباطبایی به عربی تلخیص شده است. عنوان کتاب المراد فی منیة المرید می‌باشد و کتاب درسی پایه‌های دوم و سوم حوزه‌های علمیه است. تلخیص فوق توسط حمیدرضا شریعتمداری ترجمه شده است. عنوان کتاب «آیین دانشوری» ترجمه کتاب المراد فی منیة المرید و ناشر مؤسسه دارالعلم می‌باشد.

بارگذاری کتاب: adel-ashkboos.mihanblog.com/post/۱۳۹۰

^{۳۵} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).
^{۳۶} حَسْبُ: بس، کافی



﴿مَنْ هَرَكْسَ﴾ مثال:
مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.
هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.



﴿مَا هَرْچَه﴾ مثال:
مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.
هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.



﴿مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيرَةً لِّآخِرَتِكَ﴾.
هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را آندوخته ای برای آخرت می‌یابی.



﴿إِنْ أَگَر﴾ مثال:
إِنْ تَزْرَعُ خَيْرًا، تَحْصُدُ سُرُورًا.
اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

﴿إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ﴾.
اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.



﴿إِذَا هَرْگاه، أَگَر﴾؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:
إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.
هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

کِه اِخْتِیَارِ نَفْسَکَ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

- ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۱۰
هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.
أَدَاةَ الشَّرْطِ: مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تُقَدِّمُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَجِدُوا
- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷
اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.
أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَنْصُرْ
- ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳
و هرگاه نادانان ایشان را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.
(و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملائمت پاسخ می‌دهند. فولادوند)
أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِذَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: قَالُوا

❖ مَا تُقَدِّمُوا: هر چه از پیش بفرستید/ يُثَبِّتْ: استوار می‌سازد/ خَاطَبَ: خطاب کرد/ سَلَام: سخن آرام

کتاب التمارین برگرد

التمرین الأول: عین الجملة الصحيحة و غیر الصحيحة حسب الحقیقة. ☒ ☑

۱. التَّعَنُّتُ طَرَحُ سُؤَالٍ صَعْبٍ يَهْدَفُ إِيجَادَ مَشَقَّةٍ لِلْمَسْئُولِ. ☑
مچ‌گیری، مطرح کردن سوالی سخت با هدف ایجاد سختی برای کسی که مورد سوال واقع شده است.
۲. عِلْمُ الْأَحْيَاءِ عِلْمٌ مُطَالَعَةٌ خَوَاصُّ الْعَنَاصِرِ. ☒
زیست شناسی، علم مطالعه خصوصیات عناصر است.
۳. الْإِلْتِفَاتُ هُوَ كَلَامٌ خَفِيٌّ بَيْنَ شَخْصَيْنِ. ☒
روی برگرداندن همان سخن پنهانی بین دو نفر هست.
۴. السَّبَّوْرَةُ لَوْحٌ أَمَامَ الطَّلَابِ يُكْتَبُ عَلَيْهِ. ☑
تخته سیاه، لوحی در مقابل دانش‌آموزان است که روی آن نوشته می‌شود.

التمرین الثاني: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَالْأَحَادِيثَ وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾. الْبَقَرَةُ: ۷۳
(المَجْرُور بِحَرْفِ جَرٍّ)
هر آنچه از خیر و خوبی اتفاق کنيد قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (المَجْرُور بِحَرْفِ جَرٍّ: خَيْرُهُ)
۲. مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ^{۳۷} مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
(اسْمُ الْفَاعِلِ)
هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل‌کننده کاسته نمی‌شود.
(بدون اینکه از پاداش عمل‌کننده چیزی کاسته شود) / (اسْمُ الْفَاعِلِ : الْعَامِلِ)
۳. النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا^{۳۸}. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
(الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ)
مردم دشمن آنچه نمی‌دانند هستند. / (الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ: أَعْدَاءُ مُفْرَدُهُ "عَدُو")
۴. إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
(الْفَاعِلِ)
هرگاه عقل تمام شود، سخن کم می‌شود. (الْفَاعِلِ: الْعَقْلُ / الْكَلَامُ)
۵. أَلْعَالِمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا^{۳۹}. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)
دانشمند هرچند مرده باشد، زنده است. / (الْمُبْتَدَأُ : الْعَالِمُ وَ الْخَبَرُ : حَيٌّ)
۶. فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا^{۴۰}. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ الْمَكَانِ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ)
(الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٌ)
به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز هرچند (اگرچه) فرمانروا (فرمانده) باشی. / (اسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسٌ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٌ)

^{۳۷} أَجْرٌ: پاداش

^{۳۸} جَهِلٌ: ندانست

^{۳۹} وَ إِنْ: هرچند، اگرچه/میت: مرده، آن که جان در بدن ندارد/ الْمَيِّتُ: مُرَدُّهُ

^{۴۰} فَمَنْ: برخیز

^{۴۱} وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا: اگر چه فرمانده باشی

التَّمرینُ الثَّالثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِع	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَر
قَدْ أَنْقَذَ: نجات داده است	يُنْقِذُ: نجات می‌دهد	أَنْقِذْ: نجات بده	الْإِنْقَاذُ: نجات دادن
ابْتَعَدَ: دور شد	لَا يَبْتَغِدُ: دور نمی‌شود	لَا تَبْتَغِدْ: دور نشو	الْإِبْتِعَادُ: دور شدن
انْسَحَبَ: عقب نشینی کرد	سَيَنْسَحِبُ: عقب نشینی خواهد کرد	لَا تَنْسَحِبْ: عقب نشینی نکن	الْإِنْسِحَابُ: عقب نشینی کردن
اسْتَخْدَمَ: به کار گرفت	يَسْتَخْدِمُ: به کار می‌گیرد	اسْتَخْدِمْ: به کار بگیر	الْإِسْتِخْدَامُ: به کار گرفتن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يَجَالِسُ: همنشینی می‌کند	جَالِسْ: هم نشینی کن	الْمَجَالَسَةُ: هم نشینی کردن
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَذَكَّرُ: به یاد می‌آورد	لَا تَذَكَّرْ: به یاد نیاور	التَّذَكُّرُ: به یاد آوردن
تَعَايَشَ: همزیستی کرد	يَتَعَايَشُ: همزیستی می‌کند	تَعَايَشْ: همزیستی کن	التَّعَايُشُ: همزیستی کردن
قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است	يَحْرِمُ: حرام می‌کند	لَا تَحْرَمْ: حرام نکن	الْحَرِيمُ: حرام کردن

التَّمرینُ الرَّابِعُ: ضَعْ هَذِهِ الْجُمْلَ وَ التَّرَاكِبَ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ، تِلْكَ الْحِصَّةُ، أُولَئِكَ مُسْتَمِعُونَ. هُؤُلَاءِ جُنُودٌ. هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ.

مفرد مؤنث	مثنی مذکر	مثنی مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	أُولَئِكَ مُسْتَمِعُونَ.	هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ.	هُؤُلَاءِ جُنُودٌ.

نکته: هرگاه بعد از اسم اشاره ، اسم دارای "ال" بیاید؛ آن اسم اشاره «مفرد» معنا می‌شود و به اسم دارای ال، مشاراً إلیه گویند.

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم نکره بیاید؛ آن اسم اشاره «مبتدا» و اسم نکره نقش «خبر» و مرفوع را دارد.

اسم اشاره + ال	اسم اشاره + نکره
هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ، (این دو کولر)، تِلْكَ الْحِصَّةُ، (آن زنگ)، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ، (این دو بلیط)،	هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. (اینان موفق هستند). أُولَئِكَ مُسْتَمِعُونَ. (آنان گوش دهنده هستند). هُؤُلَاءِ جُنُودٌ. (اینان، سرباز هستند).

التَّمرینُ الْخَامِسُ: ضَعْ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= #)

وَدَّ / بَعَدَ / تَكَلَّمَ / اجْلَسَ / نِهَایةَ / عِدَاوَةَ / احْتِرَامَ / أَحْيَاءَ / مَرَّةَ / نَفْعَ / ذَنْبَ / هَرَبَ

إِثْمٌ = ذَنْبٌ	تَبَجِيلٌ = احْتِرَامٌ	تَارَةً = مَرَّةً	حَبٌّ = وَدٌّ
فَرٌّ = هَرَبٌ	أَمْوَاتٌ ≠ أَحْيَاءٌ	دَنَا ≠ بَعَدَ	قُمْ ≠ اجْلَسْ
ضَرٌّ ≠ نَفْعٌ	بِدَايَةٌ ≠ نِهَایةٌ	سَكَّتَ ≠ تَكَلَّمَ	صَدَاقَةٌ ≠ عَدَاوَةٌ

الْتَّمَرِینُ السَّادِسُ: أَكْمِلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثَيْنِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱. ﴿وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أداة الشرط : ما / فعل الشرط : تفعلوا / و جواب الشرط : يعلم

۲. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان نیک

می‌کنید (کرده اید) / أداة الشرط : إن / فعل الشرط : أحسنتم / و جواب الشرط : أحسنتم

۳. ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

قرار می‌دهد / أداة الشرط : إن / فعل الشرط : تتقوا / جواب الشرط : يجعل

۴. مَنْ سَأَلَ فِي صَغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

پاسخ می‌دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط : سأل / جواب الشرط : أجاب

الْتَّمَرِینُ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- | | |
|-------------------|---|
| ۱- الْمُشَاغِبُ | ۵- هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. |
| ۲- الْحَصَّةُ | ۱- هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ. |
| ۳- الْفُسُوقُ | ۴- مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. |
| ۴- الْأَجْرُ | ۳- تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابَ الْمَعَاصِي. |
| ۵- الْأَلْتِفَاتُ | ۶- أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. |
| ۶- السَّلُوكُ | |

۲- الْحَصَّةُ

هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ. ۱- الْمُشَاغِبُ

کسی که مشکلات را سبب می‌شود و به نظم زیان می‌رساند: اخلاص‌گر (شلوغ‌کار)

تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابَ الْمَعَاصِي. ۳- الْفُسُوقُ

ترک فرمان خداوند و انجام گناهان: آلوده به گناه

مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. ۴- الْأَجْرُ

آنچه در برابر کار کارگر یا کارمند داده می‌شود: پاداش

هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. ۵- الْأَلْتِفَاتُ

همان حرکت دادن صورت به راست و چپ: روی برگرداندن

أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ۶- السَّلُوكُ

کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

^{۴۲} فرقان : جدا کننده حق از باطل

■ البَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برگرد

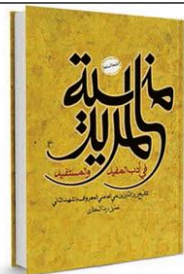
ابْحَثْ فِي كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» عَنْ نَصِّ قَصِيرٍ حَوْلَ آدَابِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ.



■ منیة المرید ■

کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، کتابی در حوزه اخلاق اسلامی می باشد که یکی از آثار زین الدین ابن علی العاملی معروف به شهید ثانی می باشد.

الْعَالَمِ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِيءُ لِلنَّاسِ الْإِمَامُ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ



تقسیم ابواب و فصول کتاب منیه المرید:

مقدمه: پیرامون فضیلت علم و روایات وارده در آن می باشد.
باب اول: در آداب معلم و متعلم بحث شده است.
باب دوم: آداب مفتی و مستفتی و فتوی را بیان نموده است.
باب سوم: آداب و آفات و شروط مناظره را گوش زد می کند.
باب چهارم: روش کتابت را بیان نموده است.
خاتمه: در اقسام علوم شرعی و مراتب آن سخن گفته شده.
تتمه کتاب: شامل وصایای مولف به عموم طلاب است.

حتما بخوانید: کتاب آداب المتعلمین

موضوع کتاب، آداب متقابل معلم و متعلم و نیز آداب تعلیم و تعلم در اسلام است. این کتاب منبع بسیاری از آثار پس از خود بوده و به جهت اهمیت آن دارای شروح و حواشی، ترجمه های متعدد و تلخیص هایی می باشد. این کتاب شریف از دیر باز تا کنون، کانون توجه دانشمندان و علمای شیعی بوده است.

جناب شهید ثانی از نوادگان علامه حلی و جزو فقهای نامدار شیعه بوده است. از ایشان تالیفات بسیاری بر جای مانده که مهمترین آنها کتاب (الروضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقية) در باب فقه جعفری با بیانی نیمه استدلالی، به رشته تحریر در آمده است.

شهید ثانی در ابتدای کتاب تاریخ اتمام تالیف آنرا روز پنج شنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۵۴ یعنی یازده سال قبل از شهادتش، در سن ۴۵ سالگی به پایان رسانده است.

در بیان فضیلت این کتاب بزرگان زیادی از جمله ابن العودی، میرزای شیرازی، محدث بحرانی، مقدس اردبیلی و بسیاری دیگر از علما قلم زنی کرده اند و به تمجید و تعریف این کتاب شریف پرداخته اند.

ما نیز در این مجال متذکر کلام میرزای شیرازی می شویم. ایشان می فرمایند:

چقدر شایسته است که اهل علم مواظبت نمایند به مطالعه این کتاب و متادب شوند به آداب مزبوره در آن.

شهید ثانی تلخیص جامعی از این کتاب ارائه نموده اند که آنرا (بغیة المرید) نامگذاری کرده اند.

کتاب منیه المرید بارها توسط علما و بزرگان دین ترجمه، شرح و یا به صورت منظوم در آمده که بهترین ترجمه فارسی آن به قلم جناب حجه الاسلام سید محمد باقر حجتی به رشته تحریر در آمده است.

بهترین ترجمه منظوم نیز، با نام (محاسن الادب) توسط شیخ عبد الرحیم شوشتری به زبان عربی نوشته شده است.

و نیز بهترین شرح که بر این کتاب نوشته شده است کتاب (سراج المبتدئين فی علوم آل محمد المعصومین) می باشد که با قلم و بنان سید محمود ده سرخی تالیف شده است.

بازنویسی و خلاصه کتاب با عنوان، المراد من منیه المرید توسط جناب حجت الاسلام سید محمد رضا طباطبایی و ترجمه آن با نام آیین دانشوری نیز چندسالی است که منتشر گردیده و جزو متون درسی طلاب شده است که می بایست در سال دوم طلبگی طلاب به مطالعه این کتاب بپردازند.

امید است که انشاءالله همه دانش آموزان عزیز با مطالعه این کتاب خود را به زیور اخلاق اسلامی در ضمن تعلیم علم، مزین کنند.

■ مشخصات کتاب ■

آداب تعلیم و تعلم در اسلام: ترجمه گزارش گونه کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی

مولف: سید محمد باقر حجتی | شهید ثانی

ناشر کتاب : دفتر نشر فرهنگ اسلامی

قطع: رقعی

سال نشر: ۱۳۹۱

تعداد صفحات: ۷۷۱

■ معرفی کتاب

این کتاب حاوی موضوعات زیر می باشد:

زندگی نامه شهید ثانی

آغاز ترجمه کتاب منیة المرید

در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف

باب اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد

نوع دوم : آداب و وظائف ویژه معلم

نوع سوم : آداب و وظائف ویژه شاگرد

باب دوم : آداب فتوی و مفتی و مستفتی

باب سوم : در مناظره و شرایط و آداب و آفات آن

باب چهارم : آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است

خاتمه : درباره مطالب مهم و باارزش

مطلب دوم : درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن

مطلب سوم : ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه بامحصل و دانشجو

تتمه کتاب : سفارش و اندرزهای شهید ثانی به دانشجویان

پیوست ترجمه کتاب منیة المرید در: آداب سکنی و اقامت در مدارس می‌باشد.

الدَّرْسُ الثَّالِثُ برگرد

عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ
شگفتی‌های درختان

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ... ﴾ ۱۰۰ الأنعام: ۹۵

بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است.
زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.

ظواهر الطبیعة تثبت حقیقه واحده و هي قدره الله، و الآن نصف بعض هذه الظواهر:
پدیده های طبیعت یک حقیقت را ثابت می‌کنند و آن قدرت خداست، و اکنون (اینک) برخی از این پدیده‌ها را
توصیف می‌کنیم:

الْعَبَبُ الْبِرَازِيلِي شَجَرَةٌ تَخْتَلِفُ عَنْ بَاقِي أَشْجَارِ الْعَالَمِ، تَنْبَتُ فِي الْبِرَازِيلِ، وَ تَنْمُو أَثْمَارُهَا عَلَى جِدْعِهَا، وَ مِنْ أَهَمِّ
مُوصَافَاتِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَنَّهَا تُعْطِي أَثْمَارًا طَوَّلَ السَّنَةِ.
انگور برزیلی درختی است که با بقیه درختان جهان فرق دارد، در برزیل می‌روید، و میوه‌هایش روی تنه آن رشد
می‌کند، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که آن در طول سال میوه می‌دهد.

شَجَرَةُ السَّكُوبَا شَجَرَةٌ مِنْ أَطْوَلِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ فِي كَالِيفُورْنِیَا، قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ قَدْ يَبْلُغُ قُطْرُهَا
تِسْعَةَ أَمْتَارٍ، وَ يَزِيدُ عُمرُهَا عَلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ خَمْسٍ مِئَةِ سَنَةٍ تَقْرِیبًا.
درخت سکویا درختی از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست، گاهی بلندی برخی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ متر
می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد، و عمرش تقریباً افزون بر (بیشتر از) ۳۵۰۰ سال می‌شود.

الشَّجَرَةُ الْخَانَقَةُ شَجَرَةٌ تَنْمُو فِي بَعْضِ الْغَابَاتِ الْاِسْتَوَائِيَّةِ، تَبْدَأُ حَيَاتُهَا بِالِالْتِفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ غُصُونِهَا، ثُمَّ تَخْنُقُهَا
تَدْرِیجًا. يَوْجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي جَزِيرَةِ قَشْمِ الْتِي تَقَعُ فِي مَحَافِظَةِ هَرْمُزْجَانِ.
درخت خفه کننده درختی است که در برخی از جنگل‌های استوایی می‌روید، زندگی‌اش را با درهم پیچیدن به دور
تنه و شاخه های درختی آغاز می‌کند، سپس کم کم آن را خفه می‌کند. گونه‌ای از آن در جزیره قشم که در استان
هرمزگان واقع است، وجود دارد.

شَجَرَةُ الْخُبْزِ شَجَرَةٌ اِسْتَوَائِيَّةٌ تَنْمُو فِي جَزْرِ الْمُحِيطِ الْهَادِي، تَحْمِلُ أَثْمَارًا فِي نِهَايَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ. يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ هَذِهِ
الْأَثْمَارِ.
درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام می‌روید، و میوه‌هایی مانند نان در انتهای شاخه‌هایش
حمل می‌کند. مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.

شَجَرَةُ النَّفْطِ شَجَرَةٌ يَسْتَعْدِمُهَا الْمَزَارِعُونَ كَسِيَا حَوْلَ الْمَزَارِعِ لِحِمَايَةِ مَحَاصِلِهِمْ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ؛ لِأَنَّ رَائِحَةَ هَذِهِ
الشَّجَرَةِ كَرِيهَةٌ تَهْرَبُ مِنْهَا الْحَيَوَانَاتُ، وَ تَحْتَوِي بِذُورِهَا عَلَى مَقْدَارٍ مِنَ الزَّيْتِ لَا يَسَبِّبُ اِسْتِعَالَهَا خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ
مُلَوِّثَةٍ. وَ يُمْكِنُ اِنتَاجُ النَّفْطِ مِنْهَا. وَ يَوْجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي مَدِينَةِ نِيكُشَهْرِ مَحَافِظَةِ سِيسْتَانِ وَ بَلُوشِستانِ بِاسْمِ شَجَرَةِ مِدَادِ.

درخت نفت درختی است که کشاورزان آن را مانند پرچینی دور کشتزارها برای محافظت محصولاتشان از جانوران به کار می‌گیرند؛ زیرا بوی این درخت بد و ناخوشایند است **به گونه‌ای که (و)** جانوران از آن می‌گریزند، و دانه‌هایش حاوی مقداری روغن است که آتش گرفتن آن سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود. و تولید نفت از آن امکان دارد و گونه‌ای از آن در شهر نیکشهر در استان سیستان و بلوچستان به نام درخت ممداد وجود دارد.

شَجَرَةُ الْبَلُوطِ هِيَ مِنَ الْأَشْجَارِ الْمُعَمَّرَةِ وَ قَدْ تَبَلَّغُ مِنَ الْعُمُرِ أَلْفِي سَنَةٍ. تَوْجِدُ غَابَاتٍ جَمِيلَةً مِنْهَا فِي مُحَافَظَتِي إِيلَامَ وَ لُرِّسْتَانِ. يَدْفَنُ السَّنَجَابُ بَعْضَ جَوْزَاتِ الْبَلُوطِ السَّلِيمَةِ تَحْتَ التَّرَابِ، وَ قَدْ يَنْسَى مَكَانَهَا. وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَنْمُو تِلْكَ الْجَوْزَةُ وَ تَصِيرُ شَجَرَةً.

درخت بلوط از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد. جنگل‌های زیبایی از آن در استان ایلام و استان لرستان وجود دارد. سنجاب برخی دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک دفن می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند و در سال آینده آن دانه بلوط می‌روید و درختی می‌شود.

قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

امام صادق (درود بر او باد) فرموده است:

ازرعوا و اغرسوا، ... و الله ما عمل الناس عملاً أحلَّ و لا أطيَّبَ^{۴۳} منه.

گشاورزی کنید و نهال بکارید، ... به خدا سوگند مردم کاری را حلال‌تر و خوب‌تر (پاک تر) از آن انجام نداده‌اند.

❁ المعجم ❁ برگرد

أَحَلَّ : حلال تر، حلال ترین اشْتَعَالَ : برافروخته شدن، سوختن (اشْتَعَلَ، يَشْتَعَلُ) أَطْيَبَ : خوب‌تر، خوب‌ترین = أَحْسَنَ، أَفْضَلَ أَغْصَان، غُصُون : شاخه‌ها «مفرد: غُصْن» التَّفَاف : در هم پیچیدن (التَّفَّ، يَلْتَفُّ) بُذُور : دانه‌ها «مفرد: بَذْر»	جِدْع : تنه «جمع: جذوع» جَزْر : جزیره‌ها «مفرد: جَزِيرَة» جَوْزَة : دانه گردو، بلوط و مانند آن خَنْقَ : خفه کرد (مضارع: يَخْنُقُ) خَانِق : خفه کننده سَبَبَ : سبب شد (مضارع: يَسَبِّبُ) سیاج : پرچین غاز : گاز فَالِق : شکافنده لُبَّ : مغز میوه	مَحَاصِيل : محصولات أَلْمَحِيطُ الْهَادِي : اقیانوس آرام مِزَارِع : کشاورز = زَارِع، فَلَّاح مَعْمَر : کهن سال مُلُوث : آلوده کننده مُوصَفَات : ویژگی‌ها نَبَتَ : روید (مضارع: يَنْبِتُ) نَصَفَ : توصیف می‌کنیم نَوَى : هسته
---	---	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

صَغَ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. تَبَدَّأَ الشَّجَرَةُ الْخَانَقَةُ حَيَاتَهَا بِالْإِتْفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ غُصُونِهَا.
درخت خفه کننده، زندگی خود را با پیچیدن به دور تنه یک درخت و شاخه‌هایش شروع می‌کند.

۲. لَا يَسَبِّبُ اشْتِعَالَ زُيُوتِ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتِ مُلَوِّثَةٍ.
آتش گرفتن روغن‌های درخت نفت سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود.

^{۴۳} طَيِّب، یعنی خوب، مترادف آن جَيِّد و حَسَن و متضادش سَيِّء است.

۳. تَوَجَّدَ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ فِي مُحَافِظَتَيَّ إِيْلَامَ وَ لُرِستَان. جنگل‌های زیبایی از درختان بلوط در دو استان ایلام و لرستان یافت می‌شود.

۴. قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السَّكُوبَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِتْرٍ. گاهی بلندی بعضی درختان سکوبا به بیشتر از صد متر می‌رسد.

۵. تَحْمِلُ شَجَرَةُ الْخُبْزِ أَثْمَارًا فِي نِهَآيَةِ الْأَغْصَانِ كَالْخُبْزِ. درخت نان در انتهای شاخه‌ها میوه‌هایی مانند نان می‌دهد.

۶. تَنْمُو أَثْمَارُ الْعَنْبِ الْبِرَازِيلِي عَلَى جِدْعِ شَجَرَتِهِ. میوه‌های انگور برزیلی بر تنه درختش می‌روید.

📖 اِعلموا 📖 بگویند

الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم‌ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جَاءَ مَدْرَسٌ: معلمی آمد. / جَاءَ الْمَدْرَسُ: معلم آمد.
وَجَدْتُ قَلَمًا: قلمی را یافتم. / وَجَدْتُ الْقَلَمَ: قلم را یافتم.

معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا. / كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا. / آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند. / اسب‌هایی را دیدم.

کلمه أَفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم نکره معمولاً تنوین (ـَ ، ـِ ، ـُ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٍ و رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد. معادل عربی هر سه جمله بالا می‌شود: جَاءَ رَجُلٌ.

اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلم، مانند: عَبَّاسٌ، كَاسِمٌ و حَسَنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

أَلْعَلُّمُ كَنَزٌ. دانش گنج است. / قَرِيقُنَا فَائِزٌ. تیم ما برنده است.

در دو مثال بالا كَنَزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

که اخبر نفسك : ترجم ما يلي حسب قواعد المعرفة و النكرة.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ۗ﴾^{۴۴}
النور: ۳۵

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲. ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ ...﴾^{۴۵} أَلَمْزَلْ: ۱۶ و ۱۵
رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳. عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره‌مند می‌شوند، از هزار عبادت‌کننده بهتر است.

در گروه‌های دو نفره شبیه‌گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواب برگیرد (في المَلْعَبِ الرياضي)

إسماعيل	إبراهيم
تَعَالَى نَذَهَبَ إِلَى الْمَلْعَبِ. بیا به ورزشگاه برویم.	لَمُشَاهَدَةِ أَيِّ مُبَارَاةٍ؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟
لَمُشَاهَدَةِ مُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه فوتبال.	بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمُبَارَاةُ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟
بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَالسَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.	الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا ۲ قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.
أَتَذَكَّرُ ۳ ذَلِكْ. آن را به یاد می‌آورم.	أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟
كَلَّا هُمَا قَوِيَّانِ. عَلَيْنَا بِالذَّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ ۵ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ ۶. هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم، قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.	عَلَى عَيْنِي*. تَعَالَى نَذَهَبْ. به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلامت عیناک]
في المَلْعَبِ در ورزشگاه	
أُنْظِرْ! جَاءَ أَحَدُ مَهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجُلُ ۷ هَدَفًا ۸. نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد.	هُوَ هَجَمَ عَلَى مَرْمَى فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفًا، هَدَفًا! او به دروازه‌بان تیم سعادت حمله کرد. گل، گل!

^{۴۴} الْمَشْكَاةُ : چراغدان
^{۴۵} الدُّرِّيُّ : درخشان

لَكِنَّ الْحَكَمَ ^۱ مَا قَبِلَ الْهَدَفَ؛ لماذا؟!	رَبِّمَا بِسَبَبِ تَسَلَّلِ ^{۱۱} . شاید به خاطر آفساید.
أَنْظُرْ، هَجْمُهُ قَوِيٌّ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ قَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله‌ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.	يُعْجِبُنِي ^{۱۲} جِدًّا حَارِسُ مَرَمِي ^{۱۳} قَرِيقِ السَّعَادَةِ! از دروازه‌بان تیم سعادت خیلی خوشم می‌آید!
مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النِّهَايِ؟ چه کسی به [دور] نهایی می‌رود؟	مَنْ يَسْجُلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النِّهَايِ. هر کس گلی ثبت کند به دور نهایی می‌رود.
الْحَكَمُ يَصْفَرُ.. داور سوت می‌زند...	لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفِ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.

۱. الْمُبَارَاةُ: مسابقه
۲. تَعَادَلْ: برابر شد
۳. اتَذَكَّرُ: به یاد می‌آورم
۴. كلا: هر دو
۵. أَنْ يَمْتَلِئَ: که پر شود
۶. اَلْمَتَفَرِّجُ: تماشاچی
۷. سَيَسْجُلُ: ثبت خواهد کرد
۸. اَلْهَدَفُ: گل
۹. اَلْمَرْمَى: دروازه
۱۰. اَلْحَكَمُ: داور
۱۱. اَلتَّسَلَّلُ: آفساید
۱۲. يُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می‌آورد، خوشم می‌آید (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
۱۳. حَارِسُ الْمَرَمَى: دروازه بان

کلمه‌های تمرین

الْتَّمِيزُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱. بَحْرٌ يُعَادِلُ ثُلُثَ الْأَرْضِ تَقْرِيْبًا.
دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می‌شود.
- المُحِيطُ الهادئ
اقیانوس آرام
۲. اَلتَّجَمُّعُ وَ الدَّوْرَانُ حَوْلَ شَيْءٍ.
جمع شدن و چرخیدن دور چیزی.
- التفاف
در هم پیچیدن
۳. الَّذِي يُعْطِيهِ اللَّهُ عُمْرًا طَوِيلًا.
کسی که خدا به او عمر طولانی می‌دهد.
- مُعَمَّر
کهنسال
۴. الَّذِي يَعْمَلُ فِي الْمَزْرَعَةِ .
کسی که در مزرعه کار می‌کند.
- مُزَارِع، فلاح، زارع
کشاورز
۵. صِفَاتُ أَحَدٍ أَوْ شَيْءٍ.
ویژگی‌های کسی یا چیزی.
- مُوصَفَات
ویژگی‌ها

الْتَّمِيزُ الثَّانِي: تَرَجِّمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا^{۴۷} فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.
(اَلْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، وَ اَسْمُ الْفَاعِلِ)

^{۴۶} ما مِنْ : هیچ ... نیست = لای نفی جنس
^{۴۷} غَرْسٌ : نهال

هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند یا نهالی بکارد پس پرنده‌ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد مگر آن که برای او به خاطر آن صدقه‌ای باشد. [مهربانی با موجودات صدقه محسوب می‌شود]
الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: مِنَ الْمُسْلِمِ، مِنْهُ، لَهُ، بِهِ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُسْلِمٌ

۲. ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ تَمَرٍ ذَلِكَ الْغَرْسُ.
 (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَالْمَفْعُولُ)
 هیچ کسی نیست که نهالی بکارد؛ مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که (آن نهال می‌دهد) از آن نهال برون می‌شود، برایش پاداش بنویسد.
الْفِعْلُ الْمَاضِي: كَتَبَ وَالْمَفْعُولُ: غَرْسًا ، قَدْرَ

۳. سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَالْفَاعِلُ) از پیامبر (ص) سوال شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد. (یعنی خود شخص آن را بکارد)
الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: سَأَلَ وَالْفَاعِلُ: صَاحِبٌ

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ الصَّوَرِ.



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَّابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ. فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



لِمَنْ هَذَا التَّمثالُ؟ لِسَيِّوِيَةٍ. أَيْنَ مَجْسَمُهُ مِنْ أَيْنَ كَيْسَتْ؟ مِنْ سَيِّوِيَةٍ

كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ. هَوَايَ أَرْدَبِيلَ فِي زَمَانِ چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا. بِأَلَايَ رُودخانه چه می‌بینی؟ پُلِ می‌بینم.

هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ الْوَجْهَ. آيا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره را می‌بینم.

التَّامِرِينَ الرَّابِعُ:

ألف: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

<input type="checkbox"/>	صدای عجیب را شنیدم.	<input checked="" type="checkbox"/>	صدای عجیبی را شنیدم.	۱. سَمِعْتُ صَوْتًا عَجِيبًا.
<input checked="" type="checkbox"/>	به روستا رسیدم.	<input type="checkbox"/>	به روستایی رسیدم.	۲. وَصَلْتُ إِلَى الْقَرْيَةِ.
<input type="checkbox"/>	نگاه به گذشته	<input checked="" type="checkbox"/>	نگاهی به گذشته	۳. نَظَرْتُ إِلَى الْمَاضِي
<input checked="" type="checkbox"/>	بندگانِ درستکار	<input type="checkbox"/>	بندگانی درستکار	۴. الْعِبَادُ الصَّالِحُونَ
<input type="checkbox"/>	دستبندی کهنه	<input checked="" type="checkbox"/>	دستبند کهنه	۵. أَلْسَوَارُ الْعَتِيقِ
<input checked="" type="checkbox"/>	تاریخ زرین	<input type="checkbox"/>	تاریخی زرین	۶. أَلتَّارِيخُ الذَّهَبِي

ب: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ فِي مَا أُشِيرَ^{۴۸} إِلَيْهِ بِخَطِّ.



سَجَلَتْ مَنْظَمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ^{۴۹}
سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.
قابوس : معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



عِمَارَةَ خَسْرُو آباد فِي سَنَدَجٍ يَجْذِبُ سَيَّاحًا مِنْ مَدْنِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهَزَادَه قُرْبَ كَرْمَانَ جَنَّةٍ فِي الصَّحْرَاءِ.
عمارت خسروآباد در ساندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی
در بیابان است.
سیاحاً: نکره / جَنَّةٌ: نکره



مَعْبَدُ كُرْدْكُلَا فِي مَحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ أَحَدُ الْأَثَارِ الْقَدِيمَةِ.
عبادتگاه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.
مازندران: معرفه

^{۴۸} أُشِيرَ إِلَيْهِ: اشاره شد
^{۴۹} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

التَّمرینُ الْخامِسُ: عینِ الْکَلِمَةِ الصَّحیحَةِ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِی.

الْفِعْلُ الْمَاضِی	الْفِعْلُ الْمَضارعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	اسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَقَ	يُؤَافِقُ <input checked="" type="checkbox"/>	وَأَفِقْ <input checked="" type="checkbox"/>	التَّوْفِيقُ	الْمُؤَافِقُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يُوفِّقُ	وَفِّقْ	الْمُؤَافَقَةُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمُؤَفِّقُ
تَقَرَّبَ	يَقْرَبُ	قَرَبْ	التَّقَرُّبُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمُقَرَّبُ
	يَتَقَرَّبُ <input checked="" type="checkbox"/>	تَقَرَّبْ <input checked="" type="checkbox"/>	التَّقْرِيبُ	الْمَتَقَرَّبُ <input checked="" type="checkbox"/>
تَعَارَفَ	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفْ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمَعَارَفَةُ	الْمَتَعَارَفُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يَتَعَارَفُ <input checked="" type="checkbox"/>	اعْرِفْ	التَّعَارُفُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمَعْرِفُ
إِشْتَغَلَ	يَشْتَغُلُ	اشْتَغَلْ <input checked="" type="checkbox"/>	الْإِشْغَالُ	الْمُشْتَغَلُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يَشْتَغُلُ <input checked="" type="checkbox"/>	انْشَغَلْ	الْإِشْتَغَالُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمُنْشَغَلُ
إِنْفَتَحَ	يَفْتَحُ	انْفَتَحْ <input checked="" type="checkbox"/>	الْإِنْفِتَاحُ	الْمُنْفَتِحُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يَنْفَتِحُ <input checked="" type="checkbox"/>	تَفَتَّحْ	الْإِنْفِتَاحُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمُنْفَتِحُ <input checked="" type="checkbox"/>
إِسْتَرْجَعَ	يَسْتَرْجِعُ <input checked="" type="checkbox"/>	اسْتَرْجِعْ <input checked="" type="checkbox"/>	الْإِسْتِرْجَاعُ	الْمُسْتَرْجِعُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يَرْتَجِعُ	رَاجِعْ	الْإِسْتِرْجَاعُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْمَرْجِعُ
نَزَلَ	يَنْزِلُ	انْزِلْ	النَّزُولُ	الْمُنْزَلُ <input checked="" type="checkbox"/>
	يَنْزِلُ <input checked="" type="checkbox"/>	نَزَلْ <input checked="" type="checkbox"/>	التَّنْزِيلُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْنازلُ
أَكْرَمَ	يُكْرِمُ <input checked="" type="checkbox"/>	أَكْرِمْ <input checked="" type="checkbox"/>	الْإِكْرَامُ <input checked="" type="checkbox"/>	الْأَكْرَمُ
	يَكْرِمُ	كْرِمْ	التَّكْرِيمُ	الْمَكْرِمُ <input checked="" type="checkbox"/>

التَّمرینُ السَّادِسُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- یَشْجَعُ الْ..... فَرِیقَهُمْ فِي الْمَلْعَبِ.
تماشاچیان تیمشان را در ورزشگاه تشویق می‌کنند.
- ۲- شُرْطِی الْمُرورِ..... حَتَّى تَتَوَقَّفَ السَّیَّارَاتُ.
پلیس راهنمایی سوت می‌زند تا خودروها متوقف شوند.
- ۳- وَضَعْتُ الْمَصْبَاحَ فِي..... الْبَیْتِ.
چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.
- ۴- جَدِّي لَا..... بَعْضَ ذِکْرِیَاتِهِ.
پدربزرگم بعضی خاطراتش را به یاد می‌آورد.
- ۵- شَارَكَ زَمَلَاؤُنَا فِي..... عِلْمِیَّةٍ.
هم‌شاگردی‌هایمان در مسابقه علمی شرکت کردند.
- ۶- سَجَلَ لَاعِبُنَا..... رَائِعاً.
بازیکنمان گلی زیبا ثبت کرد.

- مُوصَفَاتُ/مَتَاجِرُ/مَتَفَرِّجُونَ
ویژگی‌ها/ مغازه‌ها/تماشاچیان
- یَصْفِرُ/یَتَعَادَلُ/یَمْتَلِئُ
سوت می‌زند/ برابر می‌شود/پر می‌شود
- تَخْفِیضُ/مِفْتَاحُ/مَشْکَاةُ
تخفیف/کلید/چراغدان
- یَغْرُسُ/یَتَذَكَّرُ/یَنْبِتُ
می‌کارد/به یاد می‌آورد/می‌روید
- مُبَارَاةُ/الْتِفَافُ/بُذُورُ
مسابقه/در هم پیچیدن/دانه‌ها
- جِدْعاً/هَدَفاً/نَوْعِیَّةُ
تنه‌ای/گلی/نوعی،جنسی

الْتَّمَرِینُ السَّابِغُ: اُکْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

سائح: سیاح (گردشگران) / أثر: آثار (اثرها، نشانها) / تاریخ: تواریخ (تاریخها)
 قَرْيَةٍ: قُرى (روستاها) / عبد: عباد (بندگان) / دَوْلَةٍ: دُول (کشورها)
 بهيمَةٍ: بهائم (چارپایان) / مَلْعَب: ملاعب (ورزشگاهها) / رَسول: رَسَل (پیامبران)
 سرّوال: سرّاویل (شلوارها) / عُصْن: أَغصَان، عُصون (شاخهها) / شَجَر: أَشجار (درختان)
 زَيْت: زُیوت (روغنها) / حَي: أَحیاء (زندگان) / قَبْر: قُبور (گورستانها)

■ البَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برکد

■ اِبْحَثْ عَنْ نَصِّ حَوْلَ أَهْمِيَّةِ زِرَاعَةِ الْأَشْجَارِ.

1 أهمية الأشجار 1

مقدمة

كوكب الأرض هو كوكب الحياة الذي أودع الله فيه كل ما يحتاجه الإنسان والحيوان من مُتطلّبات الحياة والبقاء، على الأرض يوجد الماء الذي يشكّل أكثر من ثلثي مساحة الكرة الأرضية، كما يوجد الغلاف الغازي والغلاف الجوي الذي يمنح الأرض غطاءً جويّاً تتوفّر فيه العناصر الجوية الغازية المناسبة للحياة على سطح الأرض. ومن المصادرات الرئيسية للحياة على سطح الأرض وجود الغطاء النباتي الذي يعطي التنوع الأخضر للأرض، ويكسب الحياة البشرية والحيوانية والطبيعية العديد من الفوائد والمزايا، والغطاء النباتي المتمثل بالأشجار والنباتات سنتحدث عنه في هذا المقال وبشكل أخص ما يتعلّق بالشجرة وأهميتها في حياة الإنسان.

1 أهمية الأشجار في حياة الإنسان

تقوم الأشجار بتزويد الجو بعنصر الأكسجين الضروري للتنفس والحياة و تقوم بتنقية الجو من غاز ثاني أكسيد الكربون. تقوم الأشجار بتلطيف الجو عن طريق التخفيف من درجات الحرارة، وإكساب الجو العام للمدينة الهدوء والاعتدال المناخي. الأشجار مصدر للزينة للبيوت والشوارع والحدائق العامة، وتقوم بمنح الناظرين إليها من الناس بهجة وسرور، لأنّ الجمال في اللون الأخضر. وفي الأشجار ذات الألوان الزاهية هو مصدر متعة للعين وللنفس. من خلال الأشجار نستطيع الحصول على العديد من المزايا والفوائد ومن أبرزها الحصول على العلاجات المستخلصة من الأشجار وأثمارها المتنوعة حيث أنّ هناك مزايا علاجية ودوائية يتم استخلاصها من جذوع الأشجار أو من زهر الثمار أو من ثمارها الناضجة. بعض الأشجار التي نزرعها في بيوتنا وفي طرقنا تمنح الروائح الزكية والطيبة كأشجار الورد، والزهور، والياسمين، ومن خلال الأشجار نستطيع استخلاص العطور المختلفة من الورد، والأزهار أو من الأشجار أنفسها كأشجار الصندل مثلاً. من الأشجار يستفيد الإنسان من الخشب الذي هو قيمة صناعية لا يستهان بها، فمن الخشب تُصنع الأدوات المنزلية والأثاث، والمطابخ، والمقاعد الخشبية، ومن الأخشاب نستطيع الحصول على الدفء عن طريق حرقها في المواقد الخشبية المُخصّصة لها. نستطيع من خلال الأشجار والخشب أن نصنع الورق الذي نكتب عليه وكذلك تعتمد صناعة الفلين التي تعتمد بشكل أساسي على الأشجار. للأشجار أهمية بالغة في تقديم الفوائد الغذائية، وذلك من خلال الأشجار المثمرة المتنوعة كأشجار التفاح، والبرتقال، والخوخ، وما لا يتسع المجال هنا لذكره ولكنها تعدّ مصدراً أساسياً من مصادر التغذية والفوائد الطبيعية لحياة الإنسان. للأشجار فائدة تتمثل في حماية القشرة الأرضية من حدوث عوامل الانجراف في التربة الذي تُشكّل الأشجار أهمّ عوامل الحماية الطبيعية للغطاء الترابي من الزوال و بالتالي حمايتها من عوامل التصحر.

سایت موضوع (mawdoo3)

1 التشجير 1

مقدمة

المساحات الخضراء صفّة من صفات الجنان؛ فاللون الأخضر يرمز إلى السّلام والخير والنعمه وهو يُضفي على النفس الشعور بالجمال وحُبّ الطبيعة والراحة النفسية. فيلجأ من يعاني من ضغوطات الحياة ومن يريد الاستجمام إلى الطبيعة الخضراء؛ فالله سبحانه وتعالى عندما

خَلَقَ الْكَوْنُ أَوْجَدَ فِيهِ مَسَاحَاتَ خَضِرَاءَ بِشَكْلِ طَبِيعِيٍّ. وَفِي الْمَقَابِلِ هُنَاكَ مَسَاحَاتٌ قَاحِلَةٌ أَوْ قَلِيلَةُ الْأَشْجَارِ؛ فَجَاءَ دَوْرَ الْعَقْلِ الْبَشَرِيِّ لِيَبْتَكِرَ طَرِيقًا لَزِيَادَةِ عَدَدِ الْأَشْجَارِ فَظَهَرَ فِي عِلْمِ الزَّرَاعَةِ مَصْطَلَحُ التَّشْجِيرِ.

أهمية التشجير

تتعدد المناحي التي تظهر فيها أهمية عملية التشجير ونُضِيءُ عليها فيما يلي:

من خلال عملية التمثيل الضوئي يأخذ النبات ثاني أكسيد الكربون ويطلق غاز الأكسجين فيقلل التلوث في الهواء.

من خلال عملية النتح يطلق النبات بخار الماء الذي يعمل على تلطيف الجو وخفض درجة الحرارة صيفاً.

النبات بحاجة دوماً إلى أشعة الشمس لتكوين مادة الكلوروفيل، فيقلل من سطوع الشمس في المكان المتوافر فيه بكثرة، كما أنه يعمل على الحد من الضوضاء و الازعاج بقدرته على امتصاص الصوت.

في المناطق الرملية الصحراوية يعمل النبات على تثبيت التربة ومنع زحف الرمال إلى مناطق أخرى، فيقلل من التصحر وتعرية التربة.

النبات يقلل من شدة الرياح العاتية و يعمل كمصد طبيعي لها؛ كما أنه يزيد من خصوبة التربة بشكل طبيعي.

النبات والأشجار تُشعر الناس بالسعادة وتُقلل من الاكتئاب والضغط النفسي.

بعض أنواع الأشجار المعمرة التي تزرع يكون لها صفةٌ علاجيةٌ فتُصنع منها الأدوية مثل شجر الصفصاف.

تستعمل الأشجار كحواجز طبيعية بين المنازل أو الشوارع داخل المدن والقرى بدلاً من استخدام الحواجز الإسمنتية.

و لما للتشجير من أهمية كبيرة فقد ورد ذكر الشجر في القرآن الكريم ست و عشرين مرة؛ وقد نهى الرسول الكريم عن قطع الأشجار لما لها من فوائد جمة وحث على زراعة الشجر حتى ولو كان الوقت هو وقت قيام الساعة.

الدرس الرابع برگرد

آداب الکلام آداب سخن گفتن

الأحزاب: ۷۰

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

لِلْكَلامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَ يَدْعُو الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ،

سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار نیک فرا بخواند و برای مچ‌گیری با آنان مجادله نکند،

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (النحل: ۱۲۵)

با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يَغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ، ﴿لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (الصف: ۲)

و باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ». الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

و باید پیش از سخن گفتن سلام کند « سلام کردن پیش از سخن گفتن است. »

كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لِينًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكَيْ يُقْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،

همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خردهای (خرد) شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

« كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ «عَوْدُ لِسَانِكَ لِينَ الْكَلَامِ». الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

« با مردم به اندازه خردهایشان (خردشان) سخن بگو. » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، « و زبانت را به سخن نرم عادت بده. »

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الْإِسْرَاءُ: ۳۶)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید، ﴿ و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن ﴾^{۵۰}

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يَعْزُضُ نَفْسُهُ لِلتَّهَمِ؛ «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّهَمِ». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

و باید (بر اوست) که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت بپرهیزد.»

^{۵۰} ﴿ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن ﴾ ترجمه فولادوند

الْمَتَكَلِّمُ يَعْرِفُ بِكَلَامِهِ. «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. «سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رَبِّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

و رَبِّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسَلَّمْتُ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد. «بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْإِجْتِنَابُ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا احْتِمَالُ الْكُذْبِ. «لَا تُحَدِّثْ مِمَّا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند. «چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

طُوبَى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند. «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

و مِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قَلْتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و از آداب سخن گفتن، کم بودن آن است، بهترین سخن آنست که کم و راهنما باشد.

وَقَفَ رَجُلٌ جَمِيلٌ^۱ الْمَظْهَرِ، أَمَامَ سُقْرَاطٍ مَرْدِي دَارِي ظَاهِرِي زِيَا رُوبَه‌رُوى سُقْرَاطٍ اِيسْتَاد
يَفْتَخِرُ بِمَلَابِسِهِ وَ مَظْهَرِهِ، وَ بِه لِبَاسِهَا وَ قِيَافَهَا شِ مِي‌بَالِيدِ،
فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَاكَ. سُقْرَاطُ بِه اَو كَفْتُ: سَخْن بگو تا تو را ببینم.



☆ المَعْجَم ☆ برگرد

أَدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهْم : تهمت‌ها «مفرد: تَهْمَة» زَلَّ : لغزش سَدِيد : درست و استوار طُوبَى لـ : خوشا به حال	عَوَّدَ : عادت داد (مَضَارَع : يَعْوِدُ) قَلَّةَ : کمی ≠ كَثْرَة كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مَضَارَع : يَكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)	لَكِي يُفْنَعُ : تا قانع کند (أَقْنَعُ، يُقْنَعُ) لَيْن : نرم ≠ خَشْن لَيْن : نرمی ≠ خَشُونَة مَخْبُوء : پنهان = خَفِي يُعْرَضُ : در معرض می‌گذارد (مَاضِي : عَرَضَ)
--	--	--

^۱ وَقَفَ رَجُلٌ جَمِيلٌ^۱ الْمَظْهَرِ أَمَامَ سُقْرَاطٍ
مردی خوش منظر در برابر سقراط ایستاد

بیشتر بدانیم

حکمت و موعظه و مجادله

«الْحُكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلُهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. وَائِذُهُ (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخشش دعوت به شمار نمی‌رود.^{۵۲}

* معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد، و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنا براین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «أَدْعُ السَّبِيلَ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التی هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.^{۵۳}

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۷۸)

کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

^{۵۲} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۴

^{۵۳} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۵

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ. ☒ کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

۲. مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ. ☒ هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳. عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْآخَرِينَ بِلِسَانِنَا. ☒ ما نباید دیگران را با زبانهان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

۴. الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ. ☒ کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

۵. لَا نُحَدِّثُ بِمَا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ. ☒ چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.



📖 إِعْلَمُوا برگرد

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النِّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

شَاهِدْنَا سَنَجَابًا يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.

سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرید.

إِرْضَاءَ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ.

راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.

پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَدًا»، فعل مضارعی آمده است که درباره «وَلَدًا» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری^{۵۴} ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

^{۵۴} وَقَفَ رَجُلٌ * جَمِيلَ الْمَظْهَرِ أَمَامَ سُقْرَاطَ (يَفْتَحِرُ) بِمَلَابِسِهِ وَ يَمْظَهَرُهُ.

مردی خوش منظر در برابر سقراط ایستاد، که به لباس‌ها و قیافه‌اش می‌بالید.

اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمه فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.
 أُفْتِشُ عَنْ مَعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.
 دنبال فرهنگ لغتی می‌گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می‌کند)
 أَشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.
 دانش‌آموزی را می‌بینم که تمرین‌های درس را در کلاس می‌نویسد.
 مضارع + اسم نکره = مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری
 ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.
 اشتریتُ اليومَ كتاباً قد رأيتهُ من قبل.
 امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)
 ماضی + اسم نکره = ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده
 ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

که اختر نفسك: ترجمه هذه العبارة حسب قواعد الدرس؛ ثم عين نوع الأفعال.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ^{۵۵} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{۵۶} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{۵۷} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)
 خداوندا! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود و از قلبی که فروتنی نمی‌کند و علمی که سود نمی‌رساند و نمازی که بالا برده نمی‌شود و دعایی که شنیده نمی‌شود.
 أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لَا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يَسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

★ از نکات ترجمه متن درس:

**علیه: او باید، بر اوست/ علیه أن: او نباید، بر اوست که ن
 وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يَعْزُزُ نَفْسَهُ لِلتَّهَمِ؛
 و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛
 او باید دخالت نکند یا او نباید دخالت کند

**يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید
 وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يَغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ،
 و باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

^{۵۵} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود
^{۵۶} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند
^{۵۷} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود (بالا نمی‌رود)

کتاب التمارین برگرد

الْتَمَرِینُ الْأَوَّلُ: اَمْلِ الْفَرَاغَ فِی آیَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحَادِیْثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِیْحَةٍ.

عَلْمٌ ، النَّارِ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسَانَهُ ، تَفْعَلُونَ

۱. ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ ...﴾ النحل: ۱۲۵
با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای.
ک الحسنة - أحسن

۲. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الإسراء: ۳۶

و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.

۳. ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا ...﴾ الصّاف: ۲

چرا چیزی می‌گویند که انجام نمی‌دهید؟!

تَفْعَلُونَ

عُقُولِهِمْ

۴. «كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

«با مردم به اندازه خردهایشان سخن بگو.»

۵. «تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ ...» الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انشان زیر زبانش نهان است.»

۶. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

«هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

النَّارِ

الْتَمَرِینُ الثَّانِی: تَرَجِّمِ الْأَحَادِیْثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تُكْرَهُ مَجَالَسَتُهُ لَفُحْشِهِ^{۸۸}. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

(الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.

ک الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ: تُكْرَهُ / الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: مِنْ شَرِّ ، لَفْحِشِ

۲. أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

(اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.

ک اسم التفضیل: اتقى / المضاف إليه: الناس

۳. أَلْعَلُّ نَوْراً وَ ضِیَاءٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

(الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)

علم نور است و روشنایی‌ای که خدا آن را در دل‌های اولیایش می‌اندازد.

ک الْمُبْتَدَأُ: أَلْعَلُّ - ضِیَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

^{۸۸} فُحْشٌ: گفتار و کردار زشت

۴. قُلِ الْحَقُّ وَ إِن كَانَ مَرًّا^{۹۹}. (فَعَلَ الْأَمْرَ وَ الْمَفْعُولَ)
حق را بگو اگرچه تلخ باشد.

فَعَلَ الْأَمْرَ: قُلْ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵. لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(الْمُضَارِعُ الْمَنْفِي وَ فَعَلَ النَّهْيَ)

آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.

الْمُضَارِعُ الْمَنْفِي: لَا تَعْلَمُ / فَعَلَ النَّهْيَ: لَا تَقُلْ

الْتَّمِرِينَ الثَّالِثُ: تَرْجِمْ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اكْتُبْ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثْلَانِ / تَعْلِيمُ / حَفَلَاتِ / أَفْلامُ / امْرَأَةٌ / مَعْمَرَةٌ / مَزَارِعُ / تَلْمِيزُ / رَائِحَةٌ
حَاسِبُ / أَبْنَاءُ / أَلْفَانِ / أَزْهَارُ / أُسُورُ / إِعْصَارُ / تَبْجِيلُ / سَاحَاتُ / كِبَائِرُ

رمز ↓

ل	ی	ج	ب	ت	گرامی داشتن : تَبْجِيلُ	(۱)
ة	ر	م	ع	م	کهنسال : مَعْمَرَةٌ	(۲)
ل	د	ا	ج	ی	ستیز می کند : يُجَادِلُ	(۳)
م	ی	ل	ع	ت	یاد دادن : تَعْلِيمُ	(۴)
ع	ر	ا	ز	م	کشاورز : مَزَارِعُ	(۵)
ت	ا	ل	ف	ح	جشن ها : حَفَلَاتِ	(۶)
ذ	ی	م	ل	ت	دانش آموز : تَلْمِيزُ	(۷)
ة	أ	ر	م	إ	زن : امْرَأَةٌ	(۸)
ة	ح	ئ	ا	ر	بو : رَائِحَةٌ	(۹)
ن	ا	ف	ل	أ	دو هزار : أَلْفَانِ	(۱۰)
ر	ا	ص	ع	إ	گردباد : إِعْصَارُ	(۱۱)
ر	ئ	ا	ب	ک	گناهان بزرگ : كِبَائِرُ	(۱۲)
ت	ا	ح	ا	س	میدان ها : سَاحَاتُ	(۱۳)
ن	ا	ت	ئ	م	دوپیست : مِثْلَانِ	(۱۴)
م	ا	ل	ف	أ	فیلم ها : أَفْلامُ	(۱۵)
ب	و	س	ا	ح	رایانه : حَاسِبُ	(۱۶)
ر	و	ا	س	أ	دستبندها : أُسُورُ	(۱۷)
ء	ا	ن	ب	أ	فرزندان : أَبْنَاءُ	(۱۸)
ر	ا	ه	ز	أ	شکوفه‌ها : أَزْهَارُ	(۱۹)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جَمَالُ الْأَمْرِ قِصَاحَةُ لِسَانِهِ». زیبایی انسان، شیوایی زبان‌ش است.

الْتَّمَرِینُ الرَّابِعُ: عَیْنٌ فِی کُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْکَلِمَةُ الْغَرِیْبَةُ.

الْقَشْرُ (پوست)	الْلَبَّ (مغز)	الْنَوَى (هسته)	الْغَاز (گاز) ✓
الْأَيْدِ (دست)	الرَّأْسِ (سر)	الْقَدَمِ (پا)	الْسَّیَاحِ (پرچین) ✓
الْإِثْمِ (گناه)	الذَّنْبِ (گناه)	الْحَصَّةِ (زنگ، جلسه) ✓	الْخَطِیئَةِ (گناه)
الْتَّعَلُّبِ (روباه)	الْكَلْبِ (سگ)	اللَّيْنِ (نرم) ✓	الذُّئْبِ (گرگ)
الزُّیُوتِ (روغن‌ها) ✓	الْمُزَارِعِ (کشاورز)	الْعَامِلِ (کارگر)	الْمَوْطَفِ (کارمند)
الْسَّرَوَالِ (شلوار)	الْقَمِیصِ (پیراهن مردانه)	الْفُسْتَانِ (پیراهن زنانه)	الْسَّمَكِ (ماهی) ✓

الْتَّمَرِینُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِیَةَ، ثُمَّ عَیِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. سَافَرْتُ إِلَى قَرْیَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أַیَّامَ صَغَرِی.
به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ : قَرْیَةٍ / الْمَفْعُولُ : صُورَةُ

۲. عَصَفْتُ رِیَاحٌ شَدِیدَةً خَرَبْتُ بَیْتًا جَنْبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
باد شدیدی وزید که یک خانه را در کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْمَفْعُولُ : بَیْتًا / الْمُضَافُ إِلَیْهِ: شَاطِئِ

۳. وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا^{۱۰} یُسَاعِدُنِی عَلَی تَعَلُّمِ الْعَرَبِیَّةِ.
برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کرد. (کمک می‌کند)
الْمَفْعُولُ: بَرْنَامَجًا / الْمُضَافُ إِلَیْهِ: الْعَرَبِیَّةِ

۴. الْکِتَابُ صَدِیقٌ یُنْقِذُكَ مِنْ مُصِیْبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: الْکِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِیقٌ

۵. یُعْجِبُنِی عَیْدٌ یَفْرَحُ فِیهِ الْفُقَرَاءُ.
از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: یُعْجِبُ "نـ" ی
[یُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر در نقش مفعول)]

** یُعْجِبُنِی: خوشم می‌آید، یُعْجِبُكَ : خوشت می‌آید

الْتَّمَرِینُ السَّادِسُ: عَیْنِ الْبَیْتِ الْفَارِسِی الَّذِی یَرْتَبِطُ بِالْأَیَّةِ أَوْ الْحَدِیثِ فِی الْمَعْنَى.

- ۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحَجَرَات: ۱۱
- ۲- عَوَدٌ لِسَانَكَ لِنِ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمٌ مِنَ الزَّلَّلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ۵- تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الف) تا مرد سخن نگفته باشد	عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)
ب) سخن کان از سر اندیشه ناید	نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)
ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی	توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)
د) خلایق را به القابی که زشت است	نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)
ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است	زان است که عیب خویش خته است (امثال و حکم دهخدا)

جواب:

- ۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحَجَرَات: ۱۱
 د) خلایق را به القابی که زشت است
 نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

- ۲- عَوْدُ لِسَانِكَ لِيْنِ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی
 توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

- ۳- فَكَّرَ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسْلَمُ مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ب) سخن کان از سر اندیشه ناید
 نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است
 زان است که عیب خویش نشنا خته است (امثال و حکم دهخدا)

- ۵- تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الف) تا مرد سخن نگفته باشد
 عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

■ اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برگرد

■ اُكْتُبْ خَمْسَ عِبَارَاتٍ بِالْعَرَبِيَّةِ حَوْلَ آدَابِ الْكَلَامِ.

۱- اَلْكَلَامُ يَجْرُ ٦١ اَلْكَلَامِ.

حرف حرف می‌آورد.

۲- آهنگ ملایم داشتن سخن

{- يا ايها الذين آمنوا لاترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم بعضا } - حجرات: ۲-
ای کسانی که ایمان آوردید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او با صدای بلند سخن مگویید.

۳- استفاده از واژه‌های سالم

{- و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً } - (فرقان ، ۶۳/۲۵)
و چون نادانان ایشان را مورد خطاب قرار دهند به ملائمت و سلامتی جواب دهند.

۴- سخن کریمانه

{- فلا تقل لهما اف و لاتنهرهما و قل لهما قولاً كريماً } - (اسراء ، ۲۳/۱۷)
به آنان اوف مگو و پرخاش مکن و با آنان شایسته سخن بگویی.

۵- نام خداوند حسن مطلع و حسن ختام کلام

{- يا ايها الملاّ اِنِّي اَلْقِي اِلَيْ كِتَابِ كَرِيْمٍ ، انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم } - مَل: ۲۹ و ۳۰
ای سران، نامه‌ای ارجمند برای من آمده از طرف سلیمان است و آن به نام خداوند رحمتگر مهربان است.

۶- فصاحت کلام

احسن الكلام ما لاتمجه الاذن و لايتعب فهمه الافهام. امام علی (ع)
بهترین سخن آن است که گوش را اذیت نکند و فهم را به زحمت نیندازند.
هرگاه گوینده دارای ملکه‌ای باشد که بتواند مراد خود را به راحتی و با رساترین تعابیر ادا کند، فصیح نامیده می‌شود.

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : كُنَالُ أَحِبِّ الْعَرَبِيَّةِ

الدَّرْسُ الْخَامِسُ برگرد

الْكُذْبُ دروغگوئی

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ الزَّهَر: ۳

بی‌گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی‌کند.

الْكُذْبُ مِفْتَاحٌ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دروغ کلید هر بدی‌ای (پلیدی) است.

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقَالَ ﷺ: لَا تَكْذِبُ.^{۶۲}
مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند،
پس [حضرت] فرمود: دروغ نگو.

وَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ، نَدَبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ
أَعْمَالِهِ. (غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۳۴، ح ۵۰۲۲)
و امام علی (ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت
کند و با نیکوکاری‌هایش (خوش رفتاری‌هایش، اعمال نیک خود)، تو را به بهترین کارها فرا بخواند.

إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَمَعَ الْآخَرِينَ فِي الْحَيَاةِ، وَلَا تَهَرَّبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا،
در این صورت در زندگی با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،

فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجَهُ مَشَاكِلَ وَصُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً، وَتَضْطَرُّ إِلَى الْكُذْبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ، وَبَعْدَ ذَلِكَ يَتَبَيَّنُ
كَذْبُكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.
زیرا اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد، و بارها ناگزیر (مجبور) به دروغ
گفتن می‌شوی، و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می‌شود، پس در زندگی‌ات شکست می‌خوری.

و هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تَبَيَّنُ لَكَ نَتِيجَةُ الْكُذْبِ:
و این داستانی کوتاه است که نتیجه دروغگوئی را برایت آشکار می‌کند:

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَقَالُوا لَهُ: أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ، وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ
اَحْتِيَاطِي، وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةٌ تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ، وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ، وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي
الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمَحْدَدِ.

چهار دانشجو قرار گذاشتند که از [جلسه] امتحان غیبت کنند، پس با استاد تماس تلفنی گرفتند و به او گفتند: و یکی
از تایرهای خودرویمان ترکیده است، و چرخ یدکی (زاپاس) نداریم، و خودرویی وجود ندارد (نیست) که ما را به
دانشگاه ببرد، و ما اکنون در راه، دور از دانشگاه هستیم، نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان
حاضر شویم.

وَأَقَى الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ، فَفَرَحَ الطُّلَّابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ.

^{۶۲} بحار الأنوار، ط-بیروت ج ۶۹، ص ۲۶۲، ح ۴۳

استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر (عقب) اندازد، و دانشجویان به همین خاطر خوشحال شدند؛ زیرا نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (یعنی نقشه آن‌ها گرفت)

فِي الْأُسْبُوعِ التَّالِيِ در هفته بعد
حَضَرُوا لِلامْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمَحْدَدِ، وَ طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الامْتِحَانِ، ثُمَّ وَزَعَ عَلَيْهِمْ أَوْرَاقَ الامْتِحَانِ.
در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند، و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند، سپس برگه‌های امتحان را بر آن‌ها (میان آنها) پخش کرد.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا:
هنگامی که به سؤال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سوالات) این چنین (این گونه) بود:

۱. لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ چرا تایر ترکید؟
۲. أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ کدام تایر از خودرویتان ترکید؟
۳. فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ در چه مسیری این حادثه اتفاق افتاد؟
۴. مَا هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ ترتیب نشستن شما در خودرو چطور بود؟
۵. كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحْلُوا مُشْكَلَتَكُمْ؟ چطور توانستید مشکلاتتان را حل کنید؟
۶. كَمْ كَانَتْ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الْإِطَارِ؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟
۷. مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ چه کسی از شما در آن وقت خودرو را می‌راند؟
۸. هَلْ تَضْمَنُ أَنْ يَجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مانند جواب تو، پاسخ دهند؟

خَجَلَ الطُّلَّابُ وَ نَدَمُوا وَ اعْتَذَرُوا مِنْ فَعْلِهِمْ، نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ.
دانشجویان شرم‌منده و پشیمان شدند و از کارشان پوزش خواستند، استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

عَاهَدَ الطُّلَّابُ أَسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا، وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.
دانشجویان با استادشان پیمان بستند (قول دادند) که دروغ نگویند، و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

* نکات ترجمه‌ای متن درس:

▼ انواع فعل :

فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، فعل نهی، فعل منی مضارع، فعل منفی آینده، فعل مضارع التزامی، فعل ماضی: عَاهَدَ (پیمان بستند) / قَالُوا (گفتند) / تَعَلَّمْنَا (آموختیم)
فعل مضارع: تَضْمَنُ (ضمانت می‌کنی) / يَتَبَيَّنُ (مشخص می‌شود) / يَبِينُ (مشخص می‌کند)
فعل امر: عَلِّمْنِي خُلُقًا (خُلق و خویی به من یاد بده) / كُنْ صَادِقًا. (صادق باش)
فعل نهی: لَا تَهْرَبْ مِنَ الْوَاقِعِ (از واقعیت فرار نکن)
فعل منفی مضارع: لَا تَوْجِدْ سَيَّارَةً (خودرویی وجود ندارد) / أَنْ لَا يَكْذِبُوا (که دروغ نگویند)
فعل منفی آینده: لَنْ نَنْسَاهُ (آن را فراموش نخواهیم کرد) / لَنْ نَسْتَطِيعَ (نخواهیم توانست)

فعل مضارع التزامی: فعل های شرط و مضارع منصوب (با آن گوی اَدْن حَتَّى لِ) به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

أَنْ يُوَجَّلَ الْإِمْتِحَانُ (امتحان را به تاخیر اندازد) / أَنْ يَجْلِسَ (که بنشیند) / أَنْ يُجِيبَ (که پاسخ دهد) / لِيُفَرِّقَهُمْ (برای آن‌که جدایشان کند)

▼ ادات شرط:

إِنْ وَ مَنْ وَ مَا شرطیه + فعل شرط (به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود) + جواب شرط (به صورت مضارع اخباری ترجمه می‌شود).

إِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تُوَاجِهْ مَشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً.

اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد.
مَنْ يَسْجُلْ هَدَفًا يَذْهَبْ إِلَى النَّهَائِي.

هرکسی گلی را ثبت کند به مرحله نهایی می‌رسد.

مَا تُقَدِّمُوا لَانْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ.

هر آنچه برای خودتان پیش بفرستید، آن را می‌یابید.

▼ فعل مضارع بعد از نکره:

تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. (درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد).
وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ. (خودرویی که ما را به دانشگاه برساند، وجود ندارد).

▼ انواع مَنْ:

۱. استفهامی

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسَوْفُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟

در آن وقت از میان شما چه کسی خودرو را می‌راند؟

۲. شرطیه

مَنْ يَكْذِبْ لَا يَنْجَحْ.

هرکسی دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

۳. موصول

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صَدَقِ الْمَقَالِ بِصَدَقِ مَقَالِهِ،

بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند.

(دعا: فعل ماضی است ولی بعد از «مَنْ موصول» عموماً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود).

▼ هر گاه "لَمَّا" بر سر فعل ماضی واقع شود، به معنی «وقتی» است.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا:

هنگامی که به سوالات نگاه کردند، تعجب کردند. (متعجب شدند)

▼ أَحَدٌ معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

أَحَدٌ = یکی، یکتا، کسی یا (هیچ کس در جملات منفی)

أَحَدُ إطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ. یکی از تایرهای خودرویمان ترکید.

اللَّهُ أَحَدٌ. خداوند یکتا است.

ما كَانَ أَحَدٌ حَاضِرًا. کسی حاضر نبود یا هیچ کس حاضر نبود.

▼ « کُلَّ » معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

کُلَّ + اسم جمع

کُلَّ الطَّلَابِ = همه دانشجویان ، کُلُّهُمْ = همه آنها

کُلَّ + اسم مفرد نکره

کُلَّ طالب = هر دانشجویی ، کُلُّ واحد = هر یک

کُلَّ (معرفه) + مِنْ = هر یک از

طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ.

استاد از آنها خواست که هر یک از آنها در گوشه‌ای از سالن امتحان بنشینند.

مِنْ + کُلَّ = هر گونه از

﴿... مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ...﴾ (رعد:۳) از هر گونه ثمرات و بهره‌ها دو جفت قرار داد.

کُلَّ شَيْءٍ (هر چیزی، همه چیز) بستگی به جمله دارد.

کُلَّ شَيْءٍ جَيِّدٍ. همه چیز خوب است. / «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم.

شَيْءٌ : جَ أَشْيَاءٍ و جِج أَشَاوَى و أَشْيَاوَاتٍ و أَشَايَا [شَيْءٌ : چیز ، آنچه که مورد شناسائی یا خبر دادن به آن

باشد أَشْيَاءٌ : ممنوع از صرف است ، «شئیء من» چیزی از ؛ «شئیء من النَّشَاطِ» : کمی نشاط ؛ شئیء من القَلَقِ» : کمی

ناراحتی فکر ؛ «بَعْضُ الشَّيْءِ» : مقداری کم ؛ «عَلَى شَيْءٍ كَثِيرٍ مِنْ» : مقدار بسیاری از ؛ «عَلَى شَيْءٍ كَثِيرٍ مِنَ الْبَسَاطَةِ» : با

وضعی بسیار ساده ؛ «شَيْئاً قَشِيشاً» : بتدریج ، کم کم ؛ «لَيْسَ بِشَيْءٍ» : چیزی نیست ، اهمیت ندارد.

کُلَّ (نکره) : همه

﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ نساء: ۷۸ : همه از جانب خداست. (فولاند، آیتی)

کُلَّ مِنْ (=هر کسی) + فعل مفرد / کُلَّ مِنْ (=همه کسانی که) + فعل جمع

کُلَّ مَا: هر آنچه ، همه آنچه ← لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ : هر آنچه می دانی نگو یا همه آنچه را می دانی نگو.

▼ لنا : داریم

لَيْسَ لَنَا إِيَّارٌ احتیاطی : چرخ یدکی (زاپاس) نداریم.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع: يَقَرِّرُ) كُنْ : باش لَنْ : حرف نشانه آینده منفی مَحَدَّدٌ : مشخص شده مَقَالٌ : گفتار = قَوْلٌ ، گلام نَدَبٌ : فرا خواند (مضارع: يَنْدُبُ) وَاَجَهَ : روبه رو شد (مضارع: يُوَاجِهُ) وَزَعَ : پخش کرد (مضارع: يُوَزِعُ)	سَاقٌ : رانندگی کرد (مضارع: يَسُوقُ) صُعُوبَةٌ : سختی ≠ سَهُولَةٌ ضَمَنْ : ضمانت کرد (مضارع: يَضْمَنُ) عَاهَدَ : پیمان بست (مضارع: يَعْهَدُ) عَدَّةٌ : چند فَقَشَلَ : شکست خورد (مضارع: يَفْقِشُلُ)	أَجَّلَ : به تأخیر انداخت (مضارع: يُؤَجِّلُ / مصدر: تَأْجِيلٌ) = أَخَّرَ اضْطَرَّ : ناگزیر کرد (مضارع: يَضْطَرُّ) تَضَطَّرَّ : ناگزیر می‌شود إِطَارٌ : تایر، چارچوب إِطَارٌ احتیاطی : چرخ یدکی تَبَيَّنَ : آشکار شد (مضارع: يَتَبَيَّنُ) خُطَّةٌ : نقشه، برنامه «جمع: خُطَطٌ» زَاوِيَةٌ : گوشه «جمع: زَوَايَا»
--	---	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ الْأَمْتَحَانُ لِلطَّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟
آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تاخیر اندازد؟
❌ لا، وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ لَهُمُ الْأَمْتَحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ.
استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر (عقب) اندازد.

۲. مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟
مرد به پیامبر خدا ﷺ چه گفت وقتی که نزد او آمد؟
❌ قَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ بِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ .
گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند.

۳. مَا قَالَ الطَّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟
دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟
❌ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.
با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

۴. مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ»؟
چه کسی گفت «هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود»؟
❌ قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ. استاد آن سخن را گفت.

۵. كَيْفَ اتَّصَلَ الطَّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟
چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟
❌ اتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا.
با استاد تماس تلفنی گرفتند.

۶. لِمَاذَا فَرِحَ الطَّلَابُ؟
چرا دانشجویان خوشحال شدند؟
❌ فَفَرِحَ الطَّلَابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتَحَانِ نَجَحَتْ.
دانشجویان از آن [موضوع] خوشحال شدند؛ برای اینکه نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد.
(نقشه آنها گرفت)



ه اَعْلَمُوا ه برگرد تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

حروف «أَنْ: که» و «گي، لَ لَگي، حَتَّى: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف‌اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لَگي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می‌روند	گي يَذْهَبُ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)^{۶۳}

که اخْتَرِ نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱. ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است،
(فولادوند)

۲. ﴿أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ^{۶۵} ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۴
از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی... .

۳. مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ^{۶۶} قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(أعلام الدین: ۳۰۳)
یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند.

(یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن {مطلب} پاسخ می‌دهد و پیش از آن که {مقصود گوینده را} بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

^{۶۳} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

^{۶۴} رَزَقَ: روزی داد

^{۶۵} خُلَّةٌ: دوستی

^{۶۶} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

در گروه های دو نفره شبیه گفت وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

حوار برگرد

(في الصيدلية^۱)

الصيدلي داروفروش	الحاج حاجی
<p>أَعْطِنِي الْوَرَقَةَ: برگه را به من بده:</p> <p>محرار^۳، حبوب مسكنه للصداع، حبوب مهدئة، دماسنج، قرص های تسکین سردرد، قرص های آرام بخش</p> <p>كيسول أمبيسيلين، قطن طبي، مرهم لحساسية الجلد^۵ كيسول أمبيسيلين، پنبه طبي، پماد ضد حساسيت پوست</p> <p>لا بأس، ولكن لا أعطيك أمبيسيلين.</p> <p>اشكالي ندارد، ولي أمبيسيلين بهت نمی دهیم.</p>	<p>عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصْفَةٌ</p> <p>ببخشید نسخه ای ندارم</p> <p>وَأُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ^۲ الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرَقَةِ.</p> <p>و داروهای نوشته شده روی این برگه را می خواهم.</p>
<p>لأنَّ بيعها بدون وصفة غير مسموح.</p> <p>زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست)</p> <p>لِمَنْ تَشْتَرِي هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ؟</p> <p>برای چه کسی این داروها را می خری؟</p>	<p>لماذا لا تعطيني؟</p> <p>چرا به من نمی دهی؟</p>
<p>رجاء، راجع^۷ الطبيب؛</p> <p>لطفاً به پزشک مراجعه کن؛</p> <p>الشفاء من الله.</p> <p>بهبودی از خداست.</p>	<p>أَشْتَرِيهَا لِمَمْلَأِي فِي الْقَافِلَةِ</p> <p>آن را برای همراهانم در کاروان می خرم</p> <p>يا حَضْرَةَ الصَّيْدَلِيِّ.</p> <p>ای جناب داروخانه دار.</p>

۱. الصَّيْدَلِيَّة: داروخانه ۲. الْأَدْوِيَّة: داروها ۳. الْمَحْرَار: دماسنج ۴. الْقُطْن: پنبه ۵. الْجِلْد: پوست
 ۶. حَضْرَةُ الصَّيْدَلِيِّ: جناب داروخانه دار ۷. رَاجِع: مراجعه کن

که التمارین برگرد

التمرین الأول: أی فعل من أفعال معجم الدرس یناسب التوضیحات التالیة؟

۱. شاهدَ وجهاً لوجهٍ. رو در رو دید. **که** واجهَ : رو به رو شد
۲. ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحاً. آشکار و روشن شد. **که** تبینَ : آشکار شد
۳. لَمْ يَنْجَحْ بَلْ خَسِرَ. موفق نشد بلکه زیان دید (ضرر کرد). **که** قُشِلَ : شکست خورد
۴. أُعْطِيَ عَهْدًا وَقَوْلًا بِأَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا. به او قول داد که چیزی انجام بدهد. **که** عاهدَ : پیمان بست
۵. قَرَّرَ أَنْ يَفْعَلَ مَا قَصَدَهُ مَعَ التَّأْخِيرِ. قرار گذاشت که آنچه را قصد کرده، با تاخیر انجام دهد. **که** أَجَلَ - أَخَّرَ : به تاخیر انداخت

التمرین الثاني: تَرجم الأحادیث، ثُمَّ عین المطلوب منك.

۱. لَا تَغْتَرَوْا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ^{۶۷} ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوا^{۶۸} هُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَا الْإِمَانَةِ^{۶۹}. الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَعَلَ الْأَمْرَ وَ فَعَلَ النَّهْيَ)
که فریب نماز و روزه آنها (مردم) را نخورید... بلکه آنها را هنگام راستگویی و امانتداری بیازمایید.
که فَعَلَ الْأَمْرَ: اخْتَبِرُوا / فَعَلَ النَّهْيَ: لَا تَغْتَرُوا
۲. لَا تَسْتَشِرْ^{۷۱} الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ^{۷۲} عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعَدُ^{۷۳} عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۷۴} (اسْمُ الْمُبَالَغَةِ)
که با شخص دروغگو مشورت نکن، زیرا که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.
(یعنی همواره در جهت مخالفت تو سیر می‌کند)
که اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكَذَّابُ (بر وزن الفَعَال)
۳. يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاحْتِيَالِهِ^{۷۵}. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفَاعِلُ)
که راستگو با راستگویی خود می‌رسد به آنچه که دروغگو با فریب کاری اش به آن نمی‌رسد.
که الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ نکته: فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل است و کننده کار.

^{۶۷} لَا تَغْتَرَوْا: فریب نخورید

^{۶۸} اخْتَبِرُوا: روزی

^{۶۹} اخْتَبِرُوا: امر، اخْتَبِرُوا: ماضی

^{۷۰} حدیث کامل: فریب نماز و روزه آنها (مردم) را نخورید، زیرا آدمی گاه چنان به نماز و روزه خو می‌کند که اگر آنها را ترک گوید، احساس ترس می‌کند، بلکه آنها را به راستگویی و امانتداری بیازمایید.

^{۷۱} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن

^{۷۲} يُقَرَّبُ: نزدیک می‌سازد

^{۷۳} يَبْعَدُ: دور می‌سازد

^{۷۴} قَالَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): «لَا تَسْتَشِرْ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»

^{۷۵} الْإِحْتِيَالُ: فریبکاری

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِإِحْتِيَالِهِ. راستگو، با راستگویی خود به همان می‌رسد که دروغگو با حيله گری خود (سایت شهید آوینی)

۴. لَا تُحَدِّثُ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَعَلَ النَّهْيُ)
 هر آنچه را که شنیدی اش به مردم بازگو نکن. (هر چه را که شنیده ای با مردم در میان مگذار.)
 فعل النَّهْي: لَا تُحَدِّثُ

نکته: لا بر سر مضارع وارد شده و آخر فعل را تغییر داده (ساکن کرده است) ولی بخاطر رفع التقای ساکنین کسره گرفته است.

الْتَّمِرِينَ الثَّالِثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تُنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْآخَرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | |
|---|---|--|--|
| ۱. مَقَال (کلام) <input type="checkbox"/> | کَلَام (گفتار) <input type="checkbox"/> | قَوْل (سخن) <input type="checkbox"/> | إِطَار (تایر) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۲. کَلَم (سخن گفت) <input type="checkbox"/> | حَدَّث (سخن گفت) <input type="checkbox"/> | كَمَل (کامل کرد) <input checked="" type="checkbox"/> | تَكَلَّمَ (صحبت کرد) <input type="checkbox"/> |
| ۳. جَذَوْع (تنه‌ها) <input type="checkbox"/> | تَأْجِيل (به تاخیر انداختن) <input checked="" type="checkbox"/> | أَثْمَار (میوه‌ها) <input type="checkbox"/> | أَغْصَان (شاخه‌ها) <input type="checkbox"/> |
| ۴. يَغْرِس (می‌کارد) <input type="checkbox"/> | يَنْبِت (می‌روید) <input type="checkbox"/> | يَزْرَع (می‌کارد) <input type="checkbox"/> | يَخْنُق (خفه می‌کند) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۵. أَحْمَر (سرخ) <input type="checkbox"/> | أَسْوَد (سیاه) <input type="checkbox"/> | أَخْضَر (سبز) <input type="checkbox"/> | أُكْرِم (گرامی‌تر) <input checked="" type="checkbox"/> |

وزن أَفْعَلَ به معنی رنگ، اسم تفضیل نیست.
 تَكَلَّمَ: سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن، تکلم کردن، گفتگو کردن، سخنرانی کردن

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿... فَأَصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ الْأَعْرَافُ: ۸۷
 صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)
 فعل الأمر: اصبروا

۲. ﴿... يَرْيدُونَ أَنْ يبدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ الْفَتْح: ۱۵
 می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.
 المضاف إليه: الله

۳. ﴿... مَا يَرْيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ...﴾ الْمَائِدَةُ: ۶
 خداوند نمی‌خواهد (تا) شما را در حالت بحرانی (سختی، تنگنا) قرار دهد.
 المفاعل: الله

۴. ﴿... لِكَيْلَا^{۷۷} تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ^{۷۸}...﴾ آل عمران: ۱۵۳
 تا بر آنچه که دست داده‌اید، اندوهگین نشوید.
 المفعَل الماضي: فَاتَ

^{۷۶} حَرَج: حالت بحرانی
^{۷۷} لِكَيْلَا: لِكَي+لا
^{۷۸} فَاتَ: از دست رفت

(الْفَعْلَ الْمُضَارِعَ)

۵. ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آل عمران: ۹۳
به نیکوکاری دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید.
﴿الْفَعْلَ الْمُضَارِعَ : لَنْ تَنَالُوا ، حَتَّى تُنْفِقُوا ، تُحِبُّونَ﴾

الْتَّمَرِینُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِیَةَ.

۱. اجلس على الكرسي.: ✎ بر روی صندلی بنشین.
۲. تجلس مع زميلك : ✎ با همکلاس ات می‌نشین.
۳. اصبر لكي يجلس : ✎ صبر کن تا بنشیند.
۴. جالس خير الناس : ✎ با بهترین مردم همنشینی کن.
۵. لا تجلسوا هناك : ✎ آنجا ننشینید.
۶. لن يجلسن هنا : ✎ هرگز اینجا نخواهند نشست.
۷. أريد أن أجلس : ✎ می‌خواهم که بنشینم.
۸. رجعنا لنجلس : ✎ بازگشتیم تا بنشینیم.

الْتَّمَرِینُ السَّادِسُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِیَةِ.

أدویة: دواء: خُطَط: خُطٌّ: أَفْضَل: أَفْضَلُ:
أَحْیَاء: حَی: صُعُوبَات: صُعُوبَةٌ: أَصْدَقَاء: صَدِیق:
أَسَاتِذَة: أَسْتَاذ: عُیُوب: عِيب: إِخْوَان: أَخ:
أَعْمَال: عَمَل: أَسْئَلَة: سَؤَال: أَسَابِيع: أُسْبُوع:
إِجَابَات: إِجَابَة: طُلَّاب: طَالِب: أَخْلَاق: خُلُق:

الدرس السادس برگرد

آته ماري شيمل

الإنسانُ يَكُلُّ لِسَانُ إِنْسَانٍ. أمير المؤمنين علي (عليه السلام)

انسان با [دانستن] هر زبان [جدیدی] یک انسان است.^{۸۰}

تُعَدُّ الدُّكْتُورَةُ «آته ماري شيمل» من أشهر^{۸۱} المُسْتَشْرِقِينَ.

دکتور آته ماری شیمل از مشهورترین خاورشناسان به شمار می‌آید. (شمرده می‌شود)

وُلِدَتْ^{۸۲} في «ألمانيا» وَ كَانَتْ مِنْذُ طِفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَرْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ مُعْجَبَةً بِإِيرَانِ.

در آلمان متولد شد. و از زمان کودکی اش تشنه (مشتاق) هر چیزی بود که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.

كَانَ عُمَرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

وقتی که شروع کرد به تحصیل زبان عربی، ۱۵ سالش بود. (عمر او پانزده سال بود)

حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتُورَاهِ فِي الْفَلَسَفَةِ وَ الدِّرَاسَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةِ مِنْ عُمُرِهَا؛

مدرک دکتورای فلسفه و مطالعات اسلامی را در حالی که ۱۹ ساله بود، به دست آورد؛

تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ دَرَسَتْ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.

زبان ترکی را آموخت و در دانشگاه آنکارا تدریس کرد.

كَانَتْ شِيمِلُ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِيَّ لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ وَ لِاطِّلَاعِ عَلَيْهِ.

شیمل دنیای مسیحی غرب را به فهم حقایق دین اسلامی و آگاهی نسبت به آن دعوت می‌کرد.

وَ هَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدَّوْلِ الْإِسْلَامِيَّةِ، فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْ جَامِعَاتِ السُّنْدِ وَ إِسْلَامْ آبَادِ وَ

پیشاور و قونیة و طهران.

و این کار جایگاه و مقامش را در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بالا برد، پس دکترای افتخاری از دانشگاه‌های سند و

اسلام آباد و پیشاور و قونیة و تهران را به دست آورد.

إِنَّهَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الْفَارْسِيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ وَ التُّرْكِيَّةُ وَ الْإِنْجِلِيزِيَّةُ وَ الْفَرَنْسِيَّةُ وَ الْأُرْدِيَّةُ؛ وَ كَانَتْ تُقَلِّقِي مُحَاضِرَاتِ

بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ.

قطعاً او زبان‌های بسیاری آموخت؛ از جمله: فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و اردو؛ و به زبان فارسی سخنرانی

می‌کرد.

فَهِیَ كَانَتْ مِثَالًا لِهَذِهِ الْعِبَارَةِ: «الْإِنْسَانُ يَكُلُّ لِسَانُ إِنْسَانٍ»

پس او نمونه‌ای برای این عبارت بود: انسان با دانستن هر زبان جدیدی یک انسان [جدید] است.

^{۸۰} انسان با [دانستن] هر زبانی [جدیدی] انسان است. کل لسان: نکره است و ی نکره می‌خواهد. / انسان: در نقش خبر است و صفت ندارد پس نیازی به آوردن نشانه نکره در فارسی نیست.

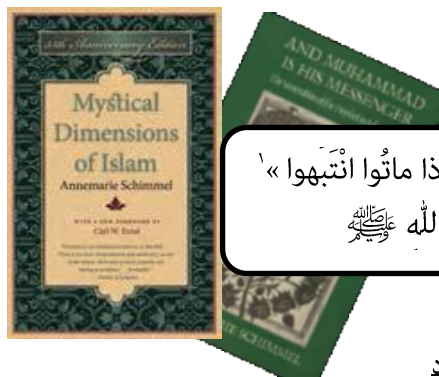
^{۸۱} أشهر: مشهورترین، نامدارترین (اسم تفضیل، مفرد مذکر است) / أشهر، شهور: ماه‌ها (اسم، جمع مکسر مفرد شهر: ماه)
^{۸۲} وُلِدَتْ: زایید (مضارع: يَلِدُ / مصدر: وَلَدَ)

أَلَفْتُ شَيْمِلَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ. شَيْمِلَ بِيْشْتَرِ از ۱۰۰ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ نَوِشْت؛ از جمله كتابی پیرامون شخصیت مولوی جلال‌الدین رومی.

هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مَدَّةً طَوِيلَةً فِي الْهِنْدِ وَ بَاكِسْتَانِ، وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ عَامًا فِي جَامِعَةِ هَارْفَارْد. او زندگی در شرق را دوست می‌داشت، برای همین مدت طولانی در هند و پاکستان تدریس کرد، و همچنین نزدیک به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.

قَبْلَ وَفَاتِهَا أَوْصَتْ شَيْمِلَ زُمَلَاءَهَا أَنْ يَشْكُلُوا قَرِيقًا لِلْحَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الْأَعْلَى «مَدَّ جَسُورِ الصَّدَاقَةِ وَ التَّفَاهُغِ بَيْنَ أُوْرُوبَا وَ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ» وَ «الْإِتِّحَادَ بَيْنَ الْحَضَارَاتِ». شَيْمِلَ پيش از وفاتش به همکارانش وصیت کرد (همکارانش را سفارش کرد) که تیمی (گروهی) را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش « کشیدن پل‌های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی » و «همبستگی بین تمدن‌ها» باشد.

أَشَارَتْ شَيْمِلَ فِي إِحْدَى مُقَابَلَاتِهَا إِلَى الْأَدْعِيَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ قَالَتْ: شَيْمِلَ در یکی از مصاحبه‌هایش به دعاهاى اسلامى اشاره کرد و گفت: «أَنَا أَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ لَا أُرَاجِعُ تَرْجَمَتَهَا». «من دعاها و حدیث‌های اسلامى را به زبان عربى مى‌خوانم و به ترجمه (برگردان) آنها مراجعه نمى‌کنم».



«الْأَنَسَ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هِيَ أَوْصَتْ أَنْ يَكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ عَلَى قَبْرِهَا: او وصیت کرد که این حدیث روی قبرش نوشته شود:

«الْأَنَسَ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»
مردم خفته‌اند و هرگاه بیدار شوند.

المُعْجَم

برگردد

أُرْدِيَّةُ : زبان اردو أَشَارَ : اشاره کرد (مضارع: يَشِيرُ) أَلْقَى : انداخت (مضارع: يُلْقِي) كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضِرَةً : سخنرانی می‌کرد إِنْجِلِيزِيَّةُ : انگلیسی أَنْقَرَةَ : آنکارا أَوْصَى : سفارش کرد (مضارع: يَوْصِي) ثَقَافِي : فرهنگی «ثَقَافَةٌ: فرهنگ»	حَصَلَ عَلَى : به دست آورد (مضارع: يَحْصُلُ) حَضَارَةٌ : تمدن دُكْتُورَاهُ : دکتر شَكَّلَ : تشکیل داد (مضارع: يَشْكُلُ) شَهَادَةُ : مدرک عَدَّ : به شمار آورد، شمرد (مضارع: يَعِدُّ) فُخْرِيَّةُ : افتخاری	فَرَنْسِيَّةُ : فرانسوی قَارِبَ : نزدیک شد مَا يُقَارِبُ : «نزدیک به» مُحَاضِرَةٌ : سخنرانی مَدَّ : کشید، گسترش مُسْتَشْرِقُ : خاورشناس مُعْجَبَةٌ بِ : شیفته (أَعْجَبَ، يَعْجَبُ) مُقَابَلَةٌ : مصاحبه مُنْدُ : از هنگام
--	--	---

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَتْ شَيْمِل تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ؟ به چه زبانی شیمِل دعاهاى اسلامى را مى‌خواند؟
 شیمِل دعاهاى اسلامى را به زبان عربى مى‌خواند.

۲. أَيُّ حَدِيثٍ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل؟ چه حدیثی روی قبر شیمِل نوشته شده است؟
 كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل هَذَا الْحَدِيثُ «الْأَنَاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 روی قبر شیمِل این حدیث نوشته شده است: «مردم در خوابند پس وقتی بیدار می‌شوند.»

۳. كَمْ كِتَابًا وَ مَقَالَةً أَلَفَتْ شَيْمِل؟ شیمِل چند کتاب و مقاله گردآوری کرد؟
 أَلَفَتْ شَيْمِل أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ.
 شیمِل بیش‌تر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت.

۴. بِمَاذَا أُوصِتَ شَيْمِل زُمَلَاءُهَا؟ شیمِل دوستانش را به چه چیزی وصیت کرد؟
 أُوصِتَ شَيْمِل زُمَلَاءُهَا أَنْ يُشْكِلُوا فَرِيقًا لِلْحَوَارِ الدِّينِي وَ الثَّقَافِي.
 شیمِل دوستانش را وصیت کرد که گروهی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند.

۵. أَيْنَ وُلِدَتْ شَيْمِل؟ شیمِل کجا به دنیا آمد؟
 وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا».
 در آلمان متولد شد.



إِعْلَمُوا برگرد

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

حروف «لَمْ، لَ، لا» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر می‌دهند.

حرف «لَمْ» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:

يَسْمَعُ: می‌شنود	لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است
تَذْهَبُونَ: می‌روید	لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته اید
تَكْتُبْنَ: می‌نویسید	لَمْ تَكْتُبْنَ: ننوشتید، ننوخته اید

حرف «لَ» امر بر سر فعل مضارع به معنای «باید» است و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛
 مثال:

نَرْجِعْ: بر می‌گردیم	لَنْ نَرْجِعَ: نباید برگردیم
يَعْلَمُونَ: می‌دانند	لَنْ يَعْلَمُوا: نباید بدانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لَا نهی» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:
 تَيَاسُ: ناامید می‌شوی لَا تَيَاسُ: ناامید نشو

تُرْسَلُونَ: می فرستید
 لا تُرْسَلُوا: نفرستید
 همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:
 يُسَافِرُونَ: سفر می کنند
 لا يُسَافِرُوا: نباید سفر کنند
 حروف «لَم، ل، لا» در انتهای فعل مضارع تغییری ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند یَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ^{۸۳})

که اخبر نفسك: ترجمه الآيتين و الحديث حسب قواعد الدرس.

۱. ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التَّوْبَةُ: ۴۰
 اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)
۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرَّعْدُ: ۱۱
 قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.
۳. لَا تَظْلَمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسَنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ستم مکن همانطور که دوست نمی‌داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

۲ اعلموا

چند نکته:

- نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.
- نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:
 تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامَجِهِمْ.
 ✎ با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.
- قال المدير: إنَّ اِلَامْتِحانات تُساعدُ الطُّلابَ لِتَعَلُّمِ دُرُوسِهِمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.
 ✎ مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

نکته (۳): حرف «ل» بر سر ضمیرها به «ل» تبدیل می‌شود؛ مثال:
 لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهَا، لَكَ، لَكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُنَّ، لَنَا.
 در «لی» این گونه نیست.

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «ل» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

^{۸۳} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

۱. «ل» به معنای «مال» از آن «مانند» لَمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟؛ یعنی «آن سیم کارت مال کیست؟»
 «ل» به معنای «برای» مانند «اَشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «ل» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲. «ل» به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «ل» به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَةَ الْجَوَالِ»؛ یعنی «به بازار رفتم تا باتری تلفن همراه بخرم».

حرف «ل» پس از حرف‌هایی مانند «و»، «ف» معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:
 ف + ل + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

که اِخْتَرْتَنَاكَ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

۱. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
۲. بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
۳. لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
۴. لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مال کیست؟

که التَّمَارِينُ بِرَكْعِدِ

- التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ.
۱. كَانَتْ شَيْمِلُ مِنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ ... بِإِيرَانِ.
 مَعْجَبَةٌ: شیفته < از زمان کودکی‌اش تشنه هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.
 ۲. الدَّكْتُورَاهُ ... هِيَ شَهَادَةٌ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لْجُهِودِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ.
 فَخْرِيَّة: افتخاری < دکترای افتخاری همان مدرکی است که برای تقدیر از تلاش در زمینه مشخص داده می‌شود.
 ۳. إِنَّ ... ثَانِي أَكْبَرِ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ.
 أَنْقَرَةَ: آنکارا < بعد از استانبول آنکارا دومین شهر در ترکیه است.
 ۴. الشَّعْبُ الْبَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ ...
 أُرْدِيَّة: اردو < مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند.
 ۵. اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيطَانِيَا ...
 إِنْجِلِيزِيَّة: انگلیسی < زبان رسمی در بریتانیا انگلیسی است.

الْتَّمَرِینُ الثَّانِی: عَیْنِ الْکَلِمَةِ الَّتِی لَا تَنَاسِبُ الْکَلِمَاتِ الْاُخْرٰی.

- | | | | |
|-------------------------|--|--|--|
| ۱. الْأُسْبُوعُ: هفته | <input type="checkbox"/> اَلشَّهْرُ: ماه | <input checked="" type="checkbox"/> اَلثَّقَافَةُ: فرهنگ | <input type="checkbox"/> اَلسَّنة: سال |
| ۲. الْأُرْدِيَّةُ: اردو | <input type="checkbox"/> اَلْإِنْجِلِيزِيَّةُ: انگلیسی | <input type="checkbox"/> اَلْفَرَنْسِيَّةُ: فرانسه | <input checked="" type="checkbox"/> اَلْفَخْرِيَّةُ: افتخاری |
| ۳. اَلزَّمِيلُ: دوست | <input checked="" type="checkbox"/> اَلْقَمِيصُ: پیراهن | <input type="checkbox"/> اَلصَّدِيقُ: دوست | <input type="checkbox"/> اَلْحَبِيبُ: دوست |
| ۴. اَلْقَرْيَةُ: روستا | <input type="checkbox"/> اَلْمَدِينَةُ: شهر | <input type="checkbox"/> اَلْبِلَادُ: کشور | <input checked="" type="checkbox"/> اَلنِّيَامُ: شمشیر |
| ۵. اَلشَّهَادَةُ: مدرک | <input checked="" type="checkbox"/> اَلطُّفُولَةُ: کودکی | <input type="checkbox"/> اَلصَّغَرُ: کودکی | <input type="checkbox"/> اَلْكَبَرُ: بزرگسالی |
| ۶. اَلْقَطُ: گربه | <input type="checkbox"/> اَلرَّمَانُ: انار | <input type="checkbox"/> اَلتَّفَاحُ: سیب | <input type="checkbox"/> اَلْعَنْبُ: انگور |

الْتَّمَرِینُ الثَّالِثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ اِنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

۱. ﴿...عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲
 الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. ☒
 ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند. ☐
۲. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ ... ﴿الْحَجَرَات: ۱۴﴾
 بادیه نشینان گفتند: ...
 الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.» ☐
 ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.» ☒
۳. ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...﴾ الزمر: ۵۲
 الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟ ☒
 ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟ ☐
۴. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاص
 بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...
 الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست. ☐
 ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است. ☒
۵. ﴿...فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَآمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ
 پس پروردگار این خانه را ...
 الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد. ☐
 ب) ... باید بپرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] ایمنشان کرد. ☒

- | | | | |
|-------------------------|------------------------|----------------------------------|---------------------|
| ۱. أُسْلِمَ: اسلام آورد | ۲. اَلصَّمَدُ: بی نیاز | ۳. وَلَدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ) | ۴. اَلْكُفُوُ: همتا |
| ۵. أَطْعَمَ: خوراک داد | ۶. اَلْجُوعُ: گرسنگی | ۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد | |

الْتَّمَرِینُ الرَّابِعُ : ضَعْ فِي الْفَرَاغِ کَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱. تُسَمَّى مَظَاهِرُ التَّقَدُّمِ فِي مِیَادِینِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ ... مِهْرَجَانًا: جشن ☐ حَضَارَةً: تمدن ☒
۲. ... أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى فَضَائِلِ أَنَّهُ مَارِی شِیْمِل. أَشَارَ: اشاره کرد ☒ أَثَارَ: برانگیخت ☐
۳. ... هِيَ الْقِیَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ. أَلْشَّهَادَةُ: مدرک ☐ الثَّقَافَةُ: فرهنگ ☒
۴. أُلْقَى أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ ... حَوْلَ شِیْمِل. مُحَاضَرَةً: سخنرانی ☒ مَسْجَلًا: ثبت شده ☐
۵. ... هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي یَعْمَلُ مَعَكَ. هَمَّكَارَ هِمَانِ کَسِی کِه بَا تُو کَار مِی‌کُنَد. أَلزَّمِیلُ: همکار ☒ أَلْمُضِیَافُ: مهمان‌دوست ☐

الْتَّمَرِینُ الْخَامِسُ: اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِیحَ.

۱. عَلَیْكَ بِالمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَیَاتِكَ. ☒ أَنْ تَبْیَسَ کی تَبْیَسَ لَا تَبْیَسَ لا تَبْیَسَ
 ۲. أَنَا ... فِي السَّنَتَیْنِ الْمَاضِیَتَیْنِ. ☒ لَمْ أُسَافِرْ لَمْ أُسَافِرْ لَمْ أُسَافِرْ لَمْ أُسَافِرْ
 ۳. أُرِیدُ ... إِلَى سَوَاقِ الْحَقَائِبِ. ☒ أَنْ أُذْهَبَ أَنْ أُذْهَبَ أَنْ أُذْهَبَ أَنْ أُذْهَبَ
 ۴. هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. ☒ لَنْ یَرْجِعَ لَنْ یَرْجِعَ لَنْ یَرْجِعَ لَنْ یَرْجِعَ
 ۵. مِنْ ... یَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. ☒ لَا یَجْتَهِدُ لَا یَجْتَهِدُ لَا یَجْتَهِدُ لَا یَجْتَهِدُ
۱. عَلَیْكَ بِالمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَیَاتِكَ. ← تُو بایَد تَلَاش کُنِ، وَ دَر زَنْدِگِی‌ات لَا تَبْیَسَ: نَا اَمِید نَباش
 أَنْ تَبْیَسَ: کِه نَامِید شَوِی / کِی تَبْیَسَ: تَا نَامِید شَوِی / لَا تَبْیَسَ: نَا اَمِید نَباش
۲. أَنَا ... فِي السَّنَتَیْنِ الْمَاضِیَتَیْنِ. ← مِنْ دَر دُو سَال گِذِشْتِه لَمْ أُسَافِرْ: سَفَر نَکَرْدَم
 لَنْ أُسَافِرْ: سَفَر نَخَوَاهَم کَرْد / لَمْ أُسَافِرْ: سَفَر نَکَرْدَم / لِکِی أُسَافِرْ: تَا سَفَر کَنَم
۳. أُرِیدُ ... إِلَى سَوَاقِ الْحَقَائِبِ. ← مِی‌خَوَاهَم بِه بَا زَار کِیْف‌ها (چَمْدان‌ها) أَنْ أُذْهَبَ: کِه بَرُوم
 أَنْ أُذْهَبَ: کِه بَرُوم / أُذْهَبَ: بَرُوم / إِنْ أُذْهَبَ: اِگَر بَرُوم
۴. هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. ← او فَرْدَا بِه وَرْزِشْگَاه لَنْ یَرْجِعَ: بَا ز نَخَوَاهَم گِشْت
 أَنْ یَرْجِعَ: بَا ز نَخَوَاهَم گِشْت / مَا رَجَعَ: بَرَنگِشْت / لَمْ یَرْجِعَ: بَرَنگِشْت
۵. مِنْ ... یَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. ← هَر کَس ... ، دَر کَارْهَایِش مَوْفُوق مِی‌شُود. لَا یَجْتَهِدُ: تَلَاش کُنَد
 لَا یَجْتَهِدُ: تَلَاش نَمِی کُنَد / لَا یَجْتَهِدُ: نَبایَد تَلَاش کُنِ / یَجْتَهِدُ: تَلَاش کُنَد

الْتَّمَرِینُ السَّادِسُ: عَيْنَ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱. اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. اَلْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مومن کم حرف و پر کار است.

▲ (الف) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

۲. اَلْعَالَمُ بِلاَ عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلاَ ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است.

▲ (ب) علم کز اعمال نشانش نیست / کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

۳. أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

۴. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

▲ (و) دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

۵. الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
روزگار دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست.

▲ (د) روزگارست آن که که عزت دهد که خوار دارد/ چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

۶. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
بهترین کارها، میانه‌ترین آن‌هاست.

▲ (ج) اندازه نگه دار که اندازه نکوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

الْتَّمَرِینُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»

(أَنْقَرَةٌ / الْإِنْجِلِيزِيَّةُ / الْحَضَارَةُ / فَخْرِيَّةُ / مُنْدُ / الْمُسْتَشْرِقُ / مُحَاضَرَةٌ / شَهَادَاتِ)

۱- ما رَأَيْتُ جِرَانِي يَوْمَ الْخَمِيسِ.

مُنْدُ/ همسایگانم را از روز پنج‌شنبه ندیدم.

۲- نَتَعَلَّمُ اللُّغَةَ مِنْ الصَّفِّ السَّابِعِ.

اَلْإِنْجِلِيزِيَّةُ/ زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می‌گیریم.

۳- أَلْقَى الْأُسْتَاذُ ثَقَافِيَّةً أَمَامَ الطُّلَابِ.

مُحَاضَرَةٌ/ استاد در برابر دانشجویان سخنرانی فرهنگی ایراد کرد.

۴- کانت السومریة فی جنوب العراق.
الحضارة / تمدن سومری در جنوب عراق بود.

۵- الدكتوراه من أعلى التخصص في الجامعات.
شهادات / دکترا از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه‌هاست.

۶- إن عالم من الدول الغربية عارف بالثقافة الشرقية.
فخرية / بی‌گمان افتخار دانشمندی از کشورهای غربی آشنایی با فرهنگ شرق است.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

اُكْتُبَ عَنْ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الْمُسْتَشْرِقِينَ الَّذِينَ خَدَمُوا اللُّغَةَ الْفَارِسِيَّةَ أَوْ الْعَرَبِيَّةَ.



هانری کوربن (هنری کوربین)
Henry Corbin



رینولد نیکلسون
Reynold Alleyne Nicholson



یوهان گوته
Johann
Wolfgang von Goethe



ولادیمیر مینورسکی
Vladimir Minorski



توشی هیکو ایزوتسو
Toshihiko Izutsu



ادوارد براون
Edward Granville Browne

* «یوهان گوته» هوَ أَحَدُ أَشْهَرِ أَدْبَاءِ أَلْمَانِيَا، وَ الَّذِي تَرَكَ إِرْثًا أَدْبِيًّا وَ ثَقَافِيًّا عَظِيمًا لِلْمَكْتَبَةِ الْعَالَمِيَّةِ .
«یوهان گوته» یکی از مشهورترین ادیبان آلمانی است، و کسی است که میراث ادبی و فرهنگی بزرگی برای کتابخانه جهانی گذاشت.

* «رینولد نیکلسون» هُوَ مُسْتَشْرِقٌ إِنْجِلِيزِيّ، خَبِيرٌ فِي التَّصَوُّفِ وَ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ، وَ يُعْتَبَرُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَتَرَجِمِينَ لِأَشْعَارِ جَلَالِ الدِّينِ الرَّومِيّ.
«رینولد نیکلسون» همان خاورشناس انگلیسی است. آگاه در زمینه تصوف و ادبیات است و از بهترین مترجمان اشعار جلال الدین رومی به شمار می‌رود.

* «هنری کوربین» فِيلَسُوفٌ وَ مُسْتَشْرِقٌ فَرَنْسِيّ اهْتَمَّ بِدِرَاسَةِ الْإِسْلَامِ، أُسِّسَ فِي فَرَنْسَا قِسْمًا لِتَارِيخِ إِيرَانَ.
«هنری کوربین» فیلسوف و خاورشناس فرانسوی است که به تحصیل در زمینه اسلام اهتمام ورزید. در فرانسه مرکزی را برای تاریخ ایران تاسیس کرد.

* «إِدْوَارْدُ بَرَاوَن» مُسْتَشْرِقٌ إِنْجِلِيزِيّ نَالَ شُهْرَةً وَاسِعَةً فِي الدِّرَاسَاتِ الشَّرْقِيَّةِ وَ كَانَ يَعْرِفُ الْفَارِسِيَّةَ وَ الْعَرَبِيَّةَ جَيِّدًا.
«إِدْوَارْدُ بَرَاوَن» خاورشناس انگلیسی است که به شهرت زیادی در زمینه مطالعات شرقی دست یافت و فارسی و عربی را خوب، می‌دانست.

* «توشی هیکو ایزوتسو» أَوَّلُ مَنْ تَرَجَمَ الْقُرْآنَ إِلَى اللُّغَةِ الْيَابَانِيَّةِ. وَ كَانَ يَعْرِفُ ثَلَاثِينَ لُغَةً مِنْهَا الْفَارِسِيَّةَ وَ الْعَرَبِيَّةَ.
«توشی هیکو ایزوتسو» اولین کسی است که قرآن را به زبان ژاپنی ترجمه کرد و ۳۰ زبان از جمله فارسی و عربی می‌دانست.

* «فلادیمیر مینورسکی» مُسْتَشْرِقٌ رُوسِيّ. أُسْتَاذٌ فِي دِرَاسَةِ الْفَارِسِيَّةِ وَ الْكُرْدِيَّةِ^{۸۴}.
«فلادیمیر مینورسکی» خاورشناس روسی است. در مطالعات فارسی و کردی استاد است.

^{۸۴} ترجمه این متن، از اهداف کتاب درسی نیست.

الدَّرْسُ السَّابِعُ برگرد

تأثیر اللّغة الفارسیة علی اللّغة العربیة
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفیروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخدق

الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسیَّةُ دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسیَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبِطُ^{۸۵} بِبَعْضِ الْبَضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيْبَاجِ وَ آن واژگان ر ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می‌شد که عرب نداشت)

وَ اشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسیَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نُفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ حِينَ شَارَكَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امثالِ أَبِي مُسْلِمٍ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكٍ.
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِابْنِ الْمُقَفَّعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأْثِيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِّنَ الْكُتُبِ الْفَارِسیَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتاب های فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی ترجمه کرد (برگرداند).

^{۸۵} اِرْتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبَاطٌ)

و لَفِرُوزْآبَادِيٌّ مَعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
و فِرُوزْآبَادِي لُغَتِ نَامَةُ مَشْهُورِي بِهِ نَامُ "الْقَامُوس" دَارِدْ كَهْ وَازْكَانِ بَسِيَّارِي اَزْ زَبَانِ عَرَبِي رَا دَر بَرْدَارِدْ. (شامل می‌شود)

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارْسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دَرَسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِي كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارْسِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ سَمَاهُ «مَعْجَمٌ^{۸۶} الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».
و دَانِشْمَنْدَانِ زَبَانِ عَرَبِي وَ فَارِسی اَبْعَادِ (جَنْبِه‌های) اَینِ اثَرِگِذاری رَا دَر پِژوهش‌های خُود آشکار سَاخْتِه‌اند (تَوْضیحِ دَاده‌اند)، پَس دَکترِ التُّونُجِي کِتَابِي گِرْدآوری کَرْدْ کِه کَلِمَاتِ فَارِسی عَرَبِي شَدِه رَا دَر بَر مِی‌گِرِفْت [و] اَن رَا «مَعْجَمِ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (=لُغَتِ نَامِه عَرَبِي شَدِه‌های فَارِسی دَر زَبَانِ عَرَبِي) نَامِگِذاری کَرْدْ.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارْسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِّلسِتِّهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارْسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:
پَرْدِیس ← فِرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادِرْشَب ← شَرَشَف وَ ...

اما صَدَا وَ وَزَنِ اَنِ وَازِه‌های فَارِسی کِه وَارِدِ زَبَانِ عَرَبِي شَدِ، دِگِرْگُونِ شَدِ وَ عَرَب‌ها اَن رَا مِطابِقِ زَبَانِ خُودشان بَر زَبَانِ آوَرْدَنْدِ پَس حُرُوفِ فَارِسی «گ، چ، پ، ژ» رَا کِه دَر زَبان‌شان پِیدا نَمی‌شُود (نَبُود) بِه حُرُوفِي نَزْدِیکِ بِه مَخارج‌شان تَبْدیلِ کَرْدَنْد؛ مَانَنْد: پَرْدِیس ← فِرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادِرْشَب ← شَرَشَف وَ ...

وَ اشْتَقُّوا مِنْهَا كَلِمَاتٌ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنُزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گَنْج» الْفَارْسِيَّةِ.^{۸۷}
وَ اَزْ اَنِ کَلِمَاتِ دِیْگَرِي رَا بَرگِرِفْتَنْد، مَانَنْدِ «يَكْنُزُونَ» دَر آيَةِ -{ وَ طَلَا وَ نَقَرَه اَنْبَاشْتِه مِی‌کَنْد...}- اَزْ کَلِمَةُ فَارِسی «گَنْج».

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛
مَا بَايْدِ بَدَانِیمْ کِه تَبَادُلِ وَازْكَانِ مِیَانِ زَبان‌های جِهَانِ، اَمْرِي طَبِيعِيٌّ اسْتِ کِه اَن رَا دَر اسْلُوبِ وَ بَيَانِ (شِیوِه وَ گِفْتارِ) غَنی مِی‌سازَد، وَ نَمی‌توانِیمْ زَبانی رَا بَدُونِ کَلِمَاتِ دَخیلِ (وَارِدِ شَدِه) پِیدا کَنِیمْ؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ اَزْدَادَتْ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.
اثَرِگِذاری زَبانِ فَارِسی بَر زَبانِ عَرَبِي پِیشِ اَزْ اسْلَامِ بَیش‌تر اَزْ تَأثيرِ اَن دَر پَسِ اَزْ اسْلَامِ بُودِ، وَ اَمّا پَسِ اَزْ پِیدایشِ اسْلَامِ، وَازْكَانِ عَرَبِي دَر زَبانِ فَارِسی بِه دَلیلِ عَامِلِ دِینِي اَفزایشِ یافْتْ. (بَیشتر شَدِ)

الفارسیَّةُ



^{۸۶} لُغَتِ نَامِه ، قَامُوس / فَرهنگ‌نَامِه / حُرُوفِ الْمُعْجَمِ : حُرُوفِ هِجَاءِ ، حُرُوفِ الْفَبَائِي

^{۸۷} سُورَةُ تَوْبَةِ: ۴، يَكْنُزُونَ «اَزْ مَادِه «كَنْز» بِه مَعْنَايِ گَنْجِ اسْتِ، تَرْجَمِه فُولادُونْد: طَلَا وَ نَقَرَه رَا گَنْجِنِه وَ ذَخِيرَه مِی‌کَنْدِ.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

اَزْدَادَ : افزایش یافت	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	مُفْرَدَات : واژگان
(مضارع : يَزْدَادُ)	(مضارع : يَتَغَيَّرُ)	مَسْك : مشک
اِشْتَدَّ : شدت گرفت	دَخِلَ : وارد شده	نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع : يَنْطِقُ)
(مضارع : يَشْتَدُّ)	دِيَاچ : ابریشم	نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع : يَنْقُلُ)
اِشْتَقَّ : برگرفت (مضارع : يَشْتَقُّ)	شَارَكَ : شرکت کرد	وَفَّقًا لـ : بر اساس
اَنْضَمَّ : پیوستن (اَنْضَمَّ، يَنْضَمُّ)	(مضارع : يَشَارِكُ)	يَضُمُّ : در برمی‌گیرد (ماضی : ضَمَّ)
بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع : يَبَيِّنُ)	مَعَرَّبَ : عربی شده	*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟

❖ قد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲. من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟
گردآورنده « لغت‌نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
❖ الدكتور التونجي هو مؤلف « معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية ».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت‌نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۳. متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
❖ المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۴. أي شيء يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان؟
چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
❖ تبادل المفردات بين اللغات في العالم يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان.
تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

۵. متى ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟
❖ في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.

۶. ما هو الأصل * الفارسي لكلمة «كنز»؟ اصل فارسی کلمه «کنز» چیست؟
❖ أصلها الفارسي هو «كنج». اصل فارسی آن همان «کنج» است.



هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ و أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كان** چند معنا دارد:

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»^{۸۸}؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴
بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش‌آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «ل» و «عَنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:
كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.
مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ و أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾^{۸۹} الْحَجَّ: ۶۳
از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ^{۹۰} الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناست.

که اِخْتَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

۱. ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
خانواده خود را به نماز و زکات امر می‌کرد.

۲. ﴿أَوْفُوا^{۹۱} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴
به عهد و پیمان وفا کنید قطعاً از عهد و پیمان سوال می‌شود.

۳. ﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسْتَنَّهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱
چیزی که بر دل‌هایشان نیست، بر زبان‌هایشان می‌گویند.

^{۸۸} كان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند «است» معنا می‌کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان «حال» :

است می‌باشد» معنا کرد.

^{۸۹} الْمُخْضَرَّة: سرسبز

^{۹۰} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۹۱} أَوْفُوا: وفا کنید

۴. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلْمَسْأَلِينَ﴾^{۹۲} یوسف: ۷

قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵. ﴿وَإِذْ كُنَّا نَعْمِتُ لَكَ إِذْ كُنْتُمْ أَعدَاءَ قَالُوا لَقَدْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^{۹۳} آل عمران: ۱۰۳

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد (مَعَ الطَّبِيبِ)

الطَّبِيبُ	الْمَرِيضُ
ما بِكَ؟ تو را چه می‌شود؟	أَشْعُرُ بِالْأَلَمِ فِي صَدْرِي، وَ عِنْدِي صَدَاعٌ. در سینه‌ام احساس درد می‌کنم و سردرد دارم.
أَضْغَطُ الدَّمَّ عِنْدَكَ أَمْ مَرَضَ السَّكَّرُ؟ آیا فشار خون داری یا بیماری قند؟	مَا عِنْدِي ضَغْطُ الدَّمِّ وَ لَا مَرَضَ السَّكَّرِ. فشار خون و بیماری قند ندارم.
بَعْدَ الْفَحْصِ يَقُولُ الطَّبِيبُ: پزشک بعد از معاینه می‌گوید:	
أَنْتَ مُصَابٌ بِزُكَامٍ ^۳ ، وَ عِنْدَكَ حُمَّى ^۴ شَدِيدَةٌ. أَكْتُبُ لَكَ وَصْفَةً. تو دچار سرماخوردگی شده‌ای (سرما خوردی)، و تب شدیدی داری. برایت نسخه‌ای می‌نویسم.	مَاذَا تَكْتُبُ لِي، يَا حَضْرَةَ الطَّبِيبِ؟ ای جناب پزشک، برایم چه می‌نویسی؟
أَكْتُبُ لَكَ الشَّرَابَ وَ الْحَبُوبَ الْمُسَكِّنَةَ. برایت شربت و قرص‌های مسکن می‌نویسم.	مَنْ أَيْنَ اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ؟ داروها را از کجا بگیرم (دریافت کنم)؟
اسْتَلِمَ ^{۹۴} الْأَدْوِيَةَ فِي الصِّدَلِيَّةِ الَّتِي فِي نِهَائِهِ مَمَرُ الْمُسْتَوْصَفِ. داروها را از داروخانه‌ای که در انتهای راهروی درمانگاه است، بگیر (دریافت کن)	شُكْرًا جَزِيلًا. خیلی ممنون
تَتَحَسَّنُ ^۵ حَالُكَ. حالت خوب می‌شود.	إِنْ شَاءَ اللَّهُ. اگر خدا بخواهد.
مَعَ السَّلَامَةِ. به سلامت.	فِي أَمَانِ اللَّهِ. خدا حافظ.

۱. أَلْأَلَمُ: درد ۲. الْمُصَابُ: دچار ۳. الزُّكَامُ: سرماخوردگی شدید ۴. الْحُمَّى: تب ۵. تَتَحَسَّنُ: خوب می‌شود

^{۹۲} آیات: نشانه‌ها

^{۹۳} أَلْفٌ: همدلی کرد، پیوست

^{۹۴} كَسَرَهُ آخر كلمة استلم بخاطر رفع التقای ساکنین هست. استلم (فعل امر) + الأدوية = استلم الأدوية

که التمارین برکد

التمرین الأول: عین الجملة الصحيحة و غیر الصحيحة حسب الحقيقة. ☒ ☐

۱. الْمَسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ.^{۹۵} ☒
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲. الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشٌ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ☒
ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳. الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ☐
عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق اصل آن به زبان می‌آورند.

۴. فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مَثَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ☒
در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی وجود دارد.

۵. أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التَّنَوُّجِيَّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ☐
دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التمرین الثاني: عین العبارة الفارسية المناسبة للعبارة العربية.

-
۱. تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.^{۹۶}
بادها به سمتی که کشتی‌ها می‌خواهند، جریان دارند.
۲. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.
۳. أَكَلْتُمْ هَؤُلَاءِ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
۴. خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.
۵. الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
صبر کلید گشایش است.
۶. الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.
۷. مِمَّا خَرَجَ مِنْ عَيْنٍ.
از دل برود هر آنکه از دیده رود.
۸. أَكَلْتُمْ هَؤُلَاءِ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
۹. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
کم گوی و گزیده گوی چون در.
۱۰. مِمَّا خَرَجَ مِنْ عَيْنٍ.
هر چه پیش آید خوش آید.
۱۱. أَكَلْتُمْ هَؤُلَاءِ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
نمک خورد و نمکدان شکست.
۱۲. أَكَلْتُمْ هَؤُلَاءِ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
آورد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدا

^{۹۵} غزلان، (غزل) ابدان (بدن)، ابدان (دین)، جیران (جار)، آسان (سن) جمع مکسر هستند.

^{۹۶} تَشْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

الْتَّمَرِینُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَ التَّالِیَةَ.

- ۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.
- ۲- کَانُوا یَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه‌هایی می‌نوشتند.
- ۳- لَمْ یَكْتُبْ فِیهِ شَیْئًا. در آن چیزی نوشت.
- ۴- مَنْ یَكْتُبْ یَنْجَحْ. هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
- ۵- یَكْتُبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثل‌ی روی دیوار نوشته می‌شود.
- ۶- کُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتٍ. جواب‌هایم را می‌نوشتم.
- ۷- أَكْتُبُ بِحَظٍّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.
- ۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.
- ۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله‌ای نخواهم نوشت.
- ۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. روی تخته نوشته شده است.
- ۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.

الْتَّمَرِینُ الرَّابِعُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِیَةِ فِی الْجُمْلِ.

(اسْمُ الْفَاعِلِ، اسْمُ الْمَفْعُولِ، اسْمُ الْمُبَالِغَةِ، اسْمُ الْمَكَانِ، اسْمُ التَّفْضِيلِ)

۱. ﴿... یَمْشُونَ فِی مَسَاكِنِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸
 در سراهایشان راه می‌روند.
 مَسَاكِنِ (وزن مفاعیل)، مفردُهُ: مَسْكَن (بر وزن مفعول): اسْمُ الْمَكَانِ
۲. ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰
 از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.
 غَفَّارًا (وزن فَعَال): اسْمُ الْمُبَالِغَةِ
۳. ﴿... یَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ...﴾ الرحمن: ۱۴
 گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.
 الْمُجْرِمُونَ (مُ + عِ): اسْمُ الْفَاعِلِ
۴. إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. الإمامُ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)
 مَسْئُولُونَ (بر وزن مفعول): اسْمُ الْمَفْعُولِ
۵. إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ. الإمامُ الْحَسَنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.
 أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَل): اسْمُ التَّفْضِيلِ

۶. یا رازِقْ کُلَّ مَرزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْکَبِيرِ

ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.

رازِقْ (بر وزن فاعل) : اِسْمُ الْفَاعِلِ

مَرزُوقٍ (بر وزن مفعول) : اِسْمُ الْمَفْعُولِ

الْتَّمَرِینُ الْخَامِسُ: عَیْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِیْحَةِ، وَ عَیْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷

گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ☒

اَلِاسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ اَلْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲. ﴿...وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ☒

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

اَلِاسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ اَلْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳. ﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴

روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم. ☒

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

اَلْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ اَلْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴. كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ☒

(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

اَلْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكُرَةِ، الشَّاطِئِ وَ اَلْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

۵. كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم. ☒

اَلْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ اَلْجَارُ وَ اَلْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

برگردد

اُكْتُبْ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.

طَارَج: تازگ (تازه)	توت: توت (فرصاد)	أَسْوَار: سوار
طَسْتُ: تشت	توتیاء: توتیا	أَسْوَار: دستوار (دستبند)
فالودج: پالودگ (فالوده)	جاموس: گاومیش	بادزهر: پادزهر
قُصْعَة: کاسه	جزية: گزیت	بخت: بخت
گَعَك: کاک (کیک)	رُستاق: رستاگ (روستا)	برقع: پرده
لَعْل: لال	زَنْجَبِيل: زنگبیل	بَنْفَسَج: بنفشگ
مارستان: بیمارستان	سَرادق: سراپرده	بَيْدَق: پیادگ (پیاده)
مهرجان: مهرگان (جشنواره)	سَكَنْجَبِين: سرکه انگبین	پسته: فُسْتُق
نَرَجِس: نرگس	سَنْدُس: سندس	تاج: تاج
نَسْرِين: نسرين	سَوَسَن: سوسن	تَبَا+شیر: تبا+شیر (مثل)
نَفْط: نفت	صَوْلْجَان: چوگان	الْحَلِيب: در عربی طَباشیر
		گویند.

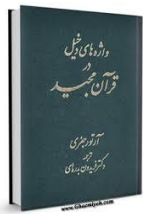
لِلْمُطَالَعَةِ

برگردد

الْمُعَرَّبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إِبْرِيسَم: ابریشم / إِبْرِيق: آبریز / أَرْجَوَانِي: ارغوانی / أَسْتَاد: استاد / إِسْتَبْرَق: سترگ / أَسْطَوَانَة: آستوانه / بَابُونَج: بابونه / بَخْشِش: بخشش (بِالْفَارِسِيَّة: انعام) / بَابُوج (نَوْعٌ مِنَ الْحِذَاءِ) ← پاپوش / بَاذَنْجَان: باتنگان (بِالْفَارِسِيَّة: بادمجان) / بَرَبِط: (بَر بِالْفَارِسِيَّة: سینه + بَت: بِالْفَارِسِيَّة: آردک) مِنَ آلَاتِ الْمَوْسِيقَى / بَرْزَخ ← بَرز آخُو (الْعَالَمُ الْأَعْلَى: جهان بالا) // بَرْنَامَج: برنامه / بَرَوَاز ← پرواز / قَاب: بریده / دُم: پست / بُسْتَان: بوستان / بَغْدَاد: بَغ + داد (خداداد) / بَوْسَة ← بوسه / بَهْلَوَان: بهلوان (بِالْفَارِسِيَّة: بندگان) / بَس: بيس / بَط: بت (بِالْفَارِسِيَّة: اردک) // بَلُور: بلور / بَنْفَسَج: بنفشه / تَارِيخ: تاریخ / تَتْوِيج: تاج گذاری ← تاج / تَخْت: تخت / تَرَجْمَان (تَرْجَمَة) ← تَرزْبَان / تَنْوَر: تنور / تَوْت: توت / جَامُوس: گاومیش / جَزَر: گزر / جَص: گچ / جَلَاب: گلاب / جَلْنَار: گلنار / جَنَاح: گناه / جُنْدِي: گندی / جَوْرَاب: گورپا (گوراپ) / جَوَز: گوز (بِالْفَارِسِيَّة: گردو) // جَوْشَن ← جوشن: زره / جَوَهَر: گوهر / حَرْبَاء: هوربان / هُور: خور «خورشید» // خَانَة: خانه (بَيُوتٌ فِي لُغَةِ الشُّطْرَنْجِ) / خَنْدَق: کندگ / دَجَلَة: تیگره (تند و تیز) // دُرُوش: درویش / دُسْتُور ← دَسْتُور: قانون / دِيبَاچ: دیبا / دِين: دین / رَاذِيَانَج: رازیانه / رِزْق ← روچیک، روزیک «روزی» / رُوزْنَامَة ← روزنامه (بِالْفَارِسِيَّة: تَقْوِيم) / رُوزَنَة ← روزه / رَهْنَامَج: راهنما (دَلِيلٌ لِلسَّفَرَاتِ الْبَحْرِيَّةِ) / زَرْكَش ← زَرَكَش (نَسَجَ الْقُمَاشِ بِخِيوطٍ مِنَ الذَّهَبِ: تارهای زر به پارچه کشید) / زَمَان: زمان / زَمَهْرِير: بسیار سرد / زَنْبِيل (زَن: امْرَأَة + بَال = بَد = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زَنْجَار: زنگار / سَادَج: ساده «سَدَاجَة: سادگی» / سَاعَة: سایه / سَجِيل: سنگ گِل / سَخَط: سخت (الْغَضَبُ الْكَثِيرُ) / سَرَاج: چراغ / سَرَادِق: سراپرده / سَرَخَس: سرخس / سَرَدَاب: سرداب (زیر زمین: بِنَاءٌ تَحْتَ الْأَرْضِ) / سَرْمَد: سَرَامَد (بی آغاز و پایان: مَا لَا أَوَّلَ لَهُ وَلَا آخِرَ) / سَرَوَال: شلوار / سَكْر: شکر / سَكَنْجَبِين: سرکه انگبین / سَلْجَم: شلغم / سَنْجَاب: سنجاب / سَوَسَن: سوسن / شَاشَة: صفحه تلویزیون ← شیشه / شاهین (صَقْر: شاهین) / شَوَنْدَر: چغندر / شَهْدَانَج: شاهدانه / شَهْد: عسل / شَيْء ← شی: چیز / صَفَق: دست زد ← چپک / صَلِيب ← چلیپا / صَنْج: چنگ، سنج / طَارَج: تازه / طَسْتُ: تشت / عِبْقَرِي ← آبکاری / عَفْرِيَت ← آفرید / فَرْجَار، پَرْكَار ← پَرْكَار / فُسْتُق: پسته / فُلْفُل: پیل / فُولَاد: فولاد / فَيروز ← فَيروز / فَيروزَج: فیروزه / فِيل: پیل / گَاس: کاسه / کَافُور ← کاپور / کَهْرَبَاء: کاه ربا / گَنْز: گنج / لَجَام: لگام / مَحْرَاب: مهرباب / مَسْكَ ← مَشْكَ: مَشْكَ / مِيزَاب ← ناودان «گُمیز+آب» / نَارَنْج ← نار رنگ: نارنج / نَسْرِين: نسرين / نَفْط: نفت / نَمَارِق: بالش ها (جَمْعُ نَرْمَك) / نَمُودَج: نمونه / وَرْد ← ورد / وَزِير: ویچیر / هَنْدَسَة: آندازه

در امتحانات و کنکور از بخش معربات فارسی هیچ سؤالی طرح نمی شود.



واژگان به کار رفته در قرآن کریم

● ابریق

ابریق که در قرآن در حالت جمع به صورت اباریق به کار رفته است، به معنای آبریز، کوزه و آفتابه است و در یکی از آیه های نخستین قرآن (در سوره واقعه) در توصیف بهشت به کار رفته است.

آیه: باکوآب و اباریق و کاس من معین (واقعه/۱۸)

● استبرق

در آیه های نخستین قرآن در توصیف بهشت این واژه نیز به کار گرفته شده است که معرب واژه استبرک پهلوی است و نام گیاهی است که از آن پارچه‌ای به نام دیا می‌بافند. این گیاه کائوچوکی در سواحل خلیج فارس و دریای عمان و نقاط گرمسیر می روید.

آیه ها: یلبسون من سندس و استبرق متقابلین (دخان/۴۴). همچنین در کهف/۱۸؛ رحمن/۱۵؛ انسان/۷۶

واژه «سندس» نیز در این آیه فارسی است. ن.ک جلوتر

● برزخ

در آیات الرحمن/۲۰ و فرقان/۲۵ به معنای فاصل و حایل و مانع بین دو چیز به کار رفته ولی در آیه ی مومنون/۱۰۰ در مباحث آخرت شناسی به کار رفته است. برزخ از واژه ی عربی "فرسخ" که همان فرسنگ و پرسنگ فارسی است که سپس به عربی راه یافته و برزخ شده است.

آیه ها: علی اعمل صالحا فیما ترکک کلا انها کلمه هو قایلها ومن ورايهم برزخ الی یوم یبعثون (مومنون/۱۰۰) همچنین در فرقان/۲۵ و الرحمن/۲۰

● برهان

در همه ی موردها به جز در یوسف/۲۴ و قصص/۳۲، این واژه برای اشاره به ملاک درستی یک دین به کار رفته است. در دو مورد دیگر که یکی در داستان یوسف و دیگری در داستان موسی به کار رفته، این واژه به مدرکی اشاره دارد که از جانب خدا برای اثبات وجود خویش فرستاده شده است. این واژه از پروهان فارسی و به معنای بسیار آشکار است.

آیه ها: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا (نساء/۱۷۴) همچنین در یوسف/۲۴؛ مومنون/۱۱۷؛ انبیاء/۲۴؛ قصص/۳۲

● تنور

این واژه در زبان‌های آرامی و اکدی و همچنین در فارسی اوستایی به کار رفته است. پهلوی این واژه tanur و به معنی جای پختن نان در خانه یا در دکان نانواپی است.

آیه ها: حتی اذا جاء امرنا وفار التنور (هود/۱۱) همچنین در مومنون/۲۷

● جزیه

جزیه در آیه ی توبه/۲۹ در قالب یک واژه حقوقی اشاره به هزینه‌ای دارد که از اهل ذمه (غیرمسلمانانی که مورد حمایت حکومت اسلامی بودند) دریافت می‌گردید این واژه در اصل سریانی و به معنای مالیات و سرانه بوده است و به شکل کزیت نخست به فارسی و سپس به عربی وارد شده است.

آیه ها: قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون (توبه/۲۹)

● جناح

این کلمه در مدینه و در آخرین آیات قرآن بسیار به کار گرفته شده است و بیش تر با عبارت «لا جناح علی» به کار رفته و به عنوان یک واژه حقوقی در قانون گذاری دینی به کار برده شده است. این واژه معرب واژه فارسی گناه است و از زبان پهلوی وارد عربی شده است. این واژه در شعرهای فارسی پیش از اسلام دیده می‌شود و احتمالاً پیش از اسلام به طور مستقیم از فارسی وارد عربی شده است زیرا در سریانی چون این واژه‌ای دیده نمی‌شود.

آیه ها: نساء/۲۳-۲۴؛ احزاب/۵؛ اسراء/۲۴؛ نور/۲۹؛ ممتحنه/۱۰؛ نور/۵۸، ۶۰-۶۱؛ احزاب/۵۵، ۵۱؛ مائده/۹۳؛ نساء/۱۰۱-۱۰۲؛ بقره/۱۵۸، ۱۹۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۸۲؛ طه/۲۲؛ قصص/۳۲؛ حجر/۸۸؛ شعراء/۲۱۵؛ انعام/۳۸؛

● درهم

این واژه تنها به صورت جمع «دراهم» و در داستان یوسف در قرآن به کار گرفته شده است. برخی از زبان شناسان آن را معرب واژه داریک (نام سکه طلایی به کار گرفته شده در امپراتوری ایران) دانسته‌اند. در فارسی پهلوی drahm (گرفته شده از یونانی دراخم) به معنای سکه نقره‌ای یا به طور کلی پول در عهد ساسانیان به کار رفته است که خاستگاه اصلی واژه درم و درهم است.

آیه ها: وشره بثمان بخص دراهم معدوده وکانوا فیه من الزاهدین (یوسف/۲۰)

● دین

در قرآن واژه های دین (بدهی)، مدین (بدهکار) و همچنین فعل تداین (بدهکار یکدیگر شدن) به کار رفته است که مشتقات بعدی همین واژه است. منابع عربی آن را از واژه دآن (انجام دادن کاری از روی عادت) دانسته‌اند؛ اما خود واژه دآن از واژه دین مشتق شده است (همچون واژه‌های مدینه و دیان) اگر چه برخی از منابع عرب زبان نیز برای این واژه هیچ ریشه‌ای ذکر نکرده و تنها آن را در واژگان غیر عربی فهرست کرده‌اند.

این واژه به معنای ملت و دین از پهلوی وام گرفته شده است. در پهلوی واژه den به معنای مذهب وجود دارد که واژه های denak به معنای قانون مذهبی، ham-den به معنای هم دین و denon به معنای مذهبی و مومن واقعی از آن شکل گرفته است. واژه پهلوی den نیز خود از یک واژه اوستایی شکل یافته است که این واژه اوستایی نیز احتمالاً از یک واژه ایلامی مشتق شده است. در هر حال همین واژه خاستگاه اصلی واژه دین در فارسی امروزی است.

آیه ها: این واژه بارها در قرآن به کار گرفته شده است.

● رزق

این واژه در قرآن بارها برای اشاره به بخشش و روزی الهی و به عنوان یک واژه دینی به کار گرفته شده است. به جز اسم رزق، به صورت فعل رَزَق و همچنین به صورت رازق (کسی که می بخشد) و الرزاق (بخشنده) نیز در قرآن به کار گرفته شده است. این واژه معرب روزی و در اصل از واژه پهلوی روچیک به معنای نان و غذای روزانه است. در فارسی امروزی نیز واژ روزی به کار می‌رود. این واژه فارسی از راه سریانی وارد زبان عربی شده است و در دوره ی اسلامی دوباره به شکل رزق به فارسی وارد شده است. و در شعرهای قدیمی بسیار به کار رفته است.

آیه ها: این واژه بارها در قرآن به کار گرفته شده است.

● روضه

در قرآن در دو آیه به معنای بوستان و گلستان با شکوه و گران بها به کار رفته است. هر دو آیه به اواخر دوره ی مکی باز می‌گردد. این واژه احتمالن به صورت اسم به عربی وارد شده است و سپس فعل رَوَّضَ (به باغ پناه بردن)، راوض (زمینی را از سبزه پوشاندن) و أَوْض (فراوان در باغ در آمدن) از آن مشتق شده است. از آن جا که برخی از این کلمات در شعرهای نخستین به کار رفته است، این واژه باید از اولین واژه‌هایی باشد که از فارسی وام گرفته شده است. این واژه در اصل از واژهٔ ایرانی rud به معنای "بزرگ شدن" وارد عربی شده است. واژهٔ رود در اوستایی به معنای جریان داشتن است که در سانسکریت به شکل واژهٔ roadah به معنای رودخانه و raoda به معنای بزرگ شدن درآمده است. این واژه در فارسی امروزی نیز به صورت رود همچنان به کار می‌رود. پهلوی بودن این واژه نشان می‌دهد که آب، یکی از نشانه‌های اصلی روضه بوده است و عرب ها این واژهٔ پهلوی را در منطقه ی بین‌النهرین فرا گرفته و آن را برای هر زمین پر آب و درختی (باغ) به کار بسته‌اند.

آیه ها: فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضه یحبرون (روم/۱۵) (همچنین شوری/۲۲)

● زبانیه

زبانیه در یکی از نخستین سوره‌های مکی و به معنای آتشیان جهنم به کار رفته است. گفته می‌شود که اینان قدرتمند و احتمالن جزو فرشتگان هستند و نام آن ها از زبن مشتق شده است که خود از واژهٔ پهلوی zuban درست شده است.

آیه ها: سندع الزبانیه (علق/۱۸)

● زرابی

این واژه یک بار در قرآن و به معنای فرش گرانبها و در توصیف بهشت به کار رفته است. این واژه در ادبیات نخستین چند بار به کار رفته است و آن را به معنای فرش گرانبها و از واژهٔ فارسی زیرپا دانسته‌اند. اگر چه بیش‌تر به نظر می‌رسد که این واژه با واژهٔ پهلوی zarren زرین، تلاپی ارتباط داشته باشد.

آیه‌ها: و زرابی مبلوئه (غاشیه/۱۶)

● زنجبیل

این واژه تنها یک بار در توصیف خوردنی‌های بهشت به کار رفته است. در فارسی امروز به صورت شنکبیل به کار می‌رود که خاستگاه اصلی آن واژه ی پهلوی sangipel است که پس از رفتن به زبان عربی دوباره از عربی به شکل زنجبیل به فارسی راه یافته است.

آیه ها: ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیل (انسان/۱۷)

برداشت از : سایت مجله شبانه باشگاه خبرنگاران
منبع: کتاب واژه‌های دخیل در قرآن ، آرتور جفری

برگرد به فهرست